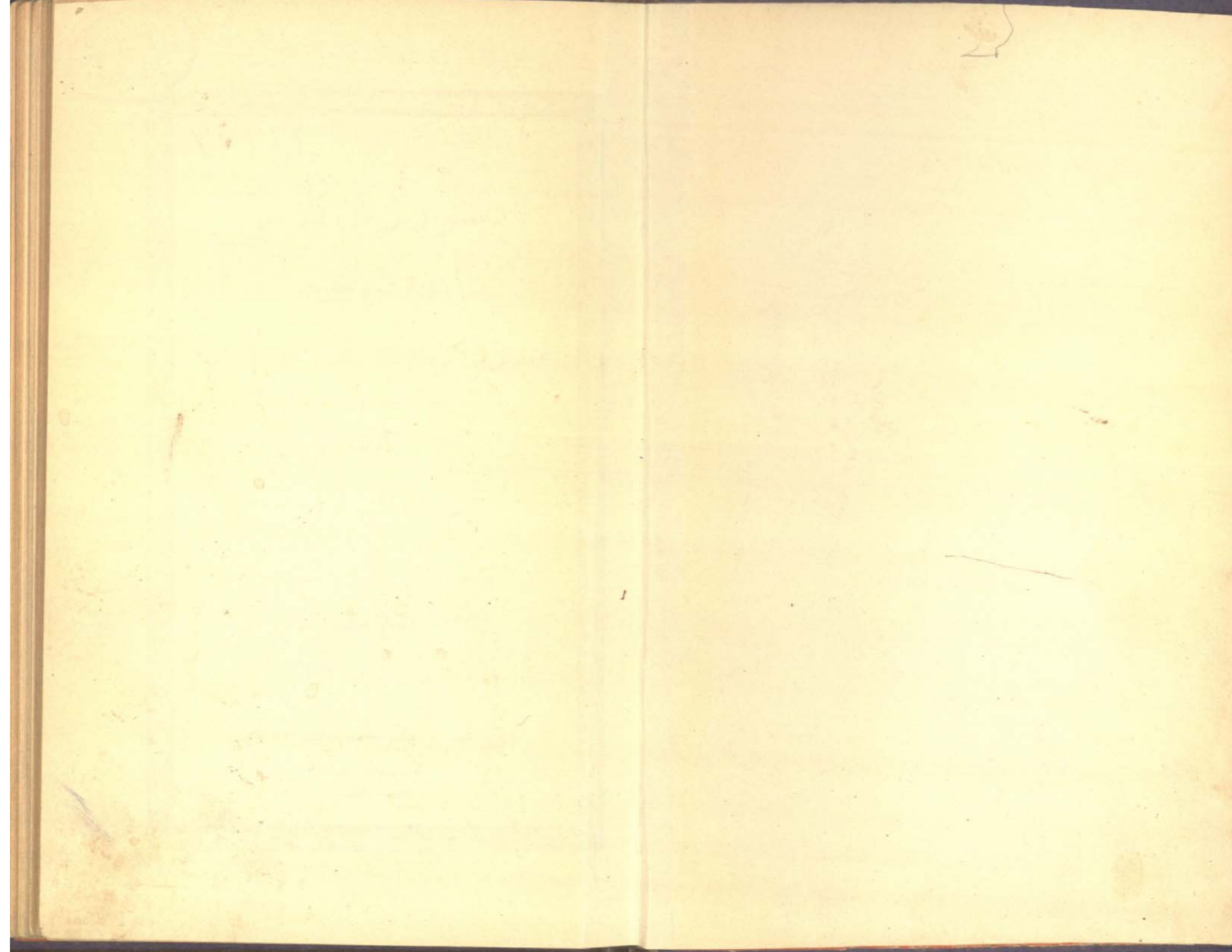
دستور زبان فارسی

دورهٔ دوم







دستور زبان فارسی

دورهٔ دوّم جدید

مخصوص شاگردان سال پنجم و ششم دبستانها



تألیف

عبدالعظیم قریب

معلّم زبان فارسی و ادبیّات

طبع دهم

طهران - ۱۳۱۵

مطبعهٔ مجلس

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

مقدّمه

بَعْدَ الْحَمْدِ وَ الصَّلٰوةِ چون در نتیجهٔ تغییر دستور رسمی دبستانها مواد دورهٔ سوّم دستور زبان فارسی برای سال های پنجم و ششم ابتدائی قدری زیاد و آموختن تمام آن موادّ بیش از حدود دستور رسمی بود لهذا

بر حسب خواهش و تقاضای جمعی از مدیران وآموزگاران محترم مدارس که بااین بنده سابقهٔ معرفت و مودّت دارند بتألیف این کتاب پرداختم و آنرا مخصوص سالهای پنجم و ششم ساختم .

این کتاب باوجود ایجاز و اختصار دارای اسلوبی ساده و پسندیده و شامل بسیاری از مطالب عالیه و تمرینات مفیده میباشد که دبستانیان و مبتدیان را بغایت سودمنداست و چون بمرورزمان دربعضی از قواعد دستوربرای این بنده تغییر عقیده ونظر حاصل گردیده‌است لهذاهرگاه دربارهٔ مواردا ختلافی بادستورهای سابق ملاحظه نمایند حمل برغفلت نفرمایند و البتّه کتب مزبور نیز در طبعهای بعد اصلاح ورفع اختلاف خواهدشد .

ضمناً برای رفع اشتباه ذکر این نکته نیز لازمست که ازین پس دوره های دستور زبان فارسی مطابق ترتیب ذیل خواهد بود :

دورهٔ مقدّماتی .
دورهٔ اوّل (دورهٔ دوّم سابق)
دورهٔ دوّم (کتاب حاضر)
دورهٔ سوّم .

بالله التّوفیق و علیه التّکلان

طهران - شهریور ماه ۱۳۰۵

دستور زبان فارسی و حروف هجاء

فنّ درست گفتن و درست نوشتن را بفارسی دستور گویند و آنچه بدان مقاصد خود را بیان کنند جمله و کلام نامند . کلام مرکّب از کلمات باشد .

کلمه لفظی است که بر یك معنی دلالت کند مانند : محمد . رضا . رفتم . آمدم . با . برای و کلمات از حروف مرکّبند .

حروف هجای فارسی بیست و پنج است :
ا . ء . ب . پ . ت . ج . چ . خ . د . ذ . ر . ز . ژ . س . ش . غ . ف . ك . گ . ل . م . ن . و . ه . ی

بواسطهٔ استعمال کلمات بیگانه هشت حرف :
ث . ح . ص ، ض . ط . ظ . ع . ق نیز در زبان

فارسی یافت شود ولی ث و ص را مانند س و
ض و ظ را مانند ز و ط را مانند ت و ق را
مثل غ تلفظ کنند .

هر گاه حروف مزبور در کلمهٔ یافت
شود آن کلمه یا عربی است یا ترکی یا کلمهٔ
فارسی است که از اصل خود تغییر یافته است:

(۱) مانند: صدق . علم . صوت . شرط .
ظلم . مرض . حیا . ثبوت .

(۲) مانند: قزل . قاطر . قرق . قانق .

(۳) مانند: صد . شصت . غلطیدن . طپیدن .
طپانچه که در اصل سد . شست . غلتیدن .
تپیدن . تپانچه بوده است .

حروف منفصله و متّصله

آنچه از حروف هجا در کتابت بحرف بعد
متّصل و پیوسته نگردد آنرا منفصله نامند:
آزار . ذرّه . دور . وچون بحرف بعد پیوندد
متّصله: پدر . خسرو که پ در پدر وخ . و س
در خسرو از حروف متّصله هستند .

حروف منفصله از اینقرار است :

ا . د . ذ . ر . ز . ژ . و .

حروف متّصله عبارت است از ب . پ .
ت . ث . ج . چ . ح . خ . س . ش . ص . ض . ط .
ظ . ع . غ . ف . ق . ك . گ . ل . م . ن . ه . ی .

حرکات و علامات

برای تلفّظ کردن حروف سه حرکت
وسه حرف بکار میرود: سه حرکت عبارت

است از : زبر . پیش . زیر : که بعربی : فتحه ضمّه . کسره نامند .

هر حرفیکه دارای حرکت باشد آنرا متحرّك و جنبان گویند و آنچه دارای حرکت نباشد ساکن یا أجنبان نامند . سه حرف عبارت است از : ا . و . ی . که الف ماقبل مفتوح . واو ماقبل مضموم . یاء ماقبل مکسور باشد : باغ . بود . بید .

همزه و الف

فرق میان همزه والف آنستکه همزه قبول حرکت میکند والف همیشه ساکن باشد (۱) : أسب . أبر . او (۲) : نامه . جام . پیدا الف در اوّل کلمه واقع نشود و همزه در

کلمات فارسی همان باوّل کلمه درآید و در وسط و آخر کلمه در نیاید و کلماتي که دارای همزهٔ وسط یا آخر است از عربی گرفته شده مانند مأوی . مؤذّن . جزء امّا کلمهٔ مؤبد صحیح آن موبد است که بغلط آنرا باهمزه تلفظ کنند در کلمات عرب

تمرین ۱

در کلمات ذیل حروف متّصله ومنفصله را معیّن کنید .

پدر . مادر . مرد . روز . خود . کار . بد . آورد . دیدار . سرو . دشت . باغ . گلزار .

تمرین ۲

در کلمات ذیل همزه والف را از یکدیگر جدا کنید :

ابر . استاد . اختر . باغ . افراسیاب : اصفهان . استر یاد . باد . سرما . ایران . بازار . ساده . افسر .

همزهٔ ما قبل مضموم را بصورت واو نویسند: مؤیّد. مؤثّر و همزهٔ ساکن ماقبل مکسور را بصورت یاء: بئر. ذئب وهمزهٔ ساکن ما قبل مفتوح را بصورت الف: یأس. رأس. هرگاه همزه والف در اوّل کلمه جمع شوند یك حرف نویسند وروی آن علامتی که موسوم بمدّ یا کشیده است میگذارند آب. آفتاب. آسمان.

تشدید

چون دو حرف همجنس دریك کلمه پهلوی یکدیگر واقع شوند و حرفِ اوّل ساکن باشد یك حرف نویسند وروی آن علامتی که آنرا تشدید یاشدّه نامند گذارند:

ارّه. یکّه. درّه. ولی کلمات مشدّد در فارسی بغایت کم بوده است.

ة

حرف ة که درکلمات عرب مانندهای مدوّره نوشته شود درفارسی غالباً آنرادراز نویسند مانند: رحمة. زحمة. مرحمة. که: رحمت. زحمت. مرحمت. نویسند.

ه ملفوظ. غیر ملفوظ

هاءبردوقسم است: ملفوظ. غیرملفوظ.

های ملفوظ آنست که بتلفّظ در آیدو آن

تمرین ۳

های ملفوظ را از های غیرملفوظ جدا کنید:

شهر. مرده. ده. ساده. جامه. خواجه. بهار. پهلوان دنده. درنده. پهنا. بیهمتا. رونده. همال. هزار. سپهر. فرشته. ستاره. بهروز. بزه کار. میوه.

در اوّل ووسط وآخر کلمه در آید :

هر . هرمز . بهر . شاه . کلاه .

های غیر ملفوظ یا مختفی آنستکه بتلفّظ در نیاید وحرکت ماقبل را بیان نماید این ها فقط در آخر کلمه درآید :

خامه ، نامه ، خسته ، تشنه .

اقسام کلمات

کلمات فارسی که درسخن گفتن بکار میرود

تمرین ۴

ازکلمات نمرهٔ (۱) چهار اسم وازکلمات نمرهٔ (۲) سه اسم بشمارید :

۱ ـ اسباب خانه . اسباب نجّاری . درختان میوه دار . درختان بی میوه . خزندگان . گلها . حیوانات بافایده . لوازم اطاق درس .

۲ ـ علمای بزرگ ایران . پادشاهان بزرگ ایران . شعرای بزرگ ایران . رودخانه های بزرگ ایران .

بر نه قسم است : اسم ، صفت ، کنایه ، عدد ، فعل ، قید ، حرف اضافه ، حرف ربط ، اصوات .

و این کلمات را اجزاءِ نه گانهٔ سخن گوئیم و بترتیب در نه فصل بیان کنیم .

فصل اوّل ـ اسم

اسم کلمه ایست که شخص یا حیوان یاچیزی را بدان نامند : پدر ، مادر ، بلبل ، شیر ، کتاب ، دست .

تمرین ۵

درعبارات ذیل زیر اسمهاعلامت بگذارید :

مردم همه برای کار خلق شده اند . انسان تن پرور و بیکار حق زندگانی ندارد . بهترین کارها خدمت بوطن و هموطنان است . مرد با شرافت و بزرگوار آنست که بعدل وداد رفتار نماید ودرپی آزار مردمان نباشد وخیر نوع را برخیر خود مقدّم دارد . هرکس در آزار وگزند مردمان بکوشد از آدمیّت دور باشد .

اسم عام ، اسم خاص

اسم عام یا (اسم جنس) آنست که افراد همجنس را شامل شود: برادر، دختر، اسب خوبی، دانائی. اسم عام هر گاه در صورت مفرد و درمعنی جمع باشد آنرا اسم جمع نامند: گروه، دسته، طایفه.

اسم خاص یا (اسم علم) آنستکه بر یك

تمرین ٦

زیر اسم عام علامت یك وزیر اسم خاص علامت دو وزیر اسم جمع علامت سه بگذارید:

کوه . دماوند . دیوار . پوست . رمه . کیسه . شهر .
کشتی . تیر . یوسف . چاه . گله . همهمه . مردم . مرد .
زن . گروه . افتخار . سردار . طوطی . دست . قلم .
کاغذ . حسن . رخش . رستم . خیل . فوج . کمان .
سهراب . اسفندیار . البرز . بیرق . کاوه . اصفهان .
آبشار . تبریز . برف . دسته . دوات . جامه . نامه .

فرد معیّن دلالت کند: رستم، افراسیاب، اردشیر، ایران، تهران، رخش، شبدیز.

اسم ذات ، اسم معنی

اسم چون بخودی خود موجود باشد آنرا اسم ذات نامند وچون وجودش در غیر خود باشد اسم معنی. اوّل مانند: مرد، زن، کتاب، کاغذ، رخت، تخت. دوّم مانند: دانش، هوش، بخت، روش، خوبی.

تمرین ٧

زیر اسم ذات علامت ١ وزیر اسم معنی علامت ٢ بگذارید.

دست . بخشش . چوب . خواری . قلعه . بلندی . جزیره .
خرّمی . دبستان . قصر . اعتماد . پوزش . خطا . دوا .
تلخی . اندوه . گل . خار . ماه . روشنی . نامه . ترس .
آشوب . زیرکی . دوست . رودخانه . زمین . تخت .

معرفه و نکره

اسم معرفه آنست که در نزد مخاطب معلوم ومعروف باشد واسم نکره آنست که برفرد غیر معین دلالت کند: (١) کتاب‌را آوردم ، خانه راخریدم. که مقصود کتاب و خانه معیّن است .

تمرین ٨

درعبارات ذیل اسم ذات را ازاسم معنی جدا کنید:

شاگرد باهوش درس خود را خوب روان می کند . وظیفه اش را خوب انجام میدهد . کتابها ودفتر هایش پاك است . هرگز سخن زشت برفیقانش نمی گوید . با همهٔ شاگردان با ادب رفتار میکنند . با رفیقان عاقل معاشرت میکند . پدر و مادر خود را دوست دارد . هیچوقت دیر بدبستان حاضر نمیشود . کارهایش با نظم وترتیب است .

(٢) مردی‌را دیدم ، پسری‌را پدر نصیحت کرد.

چون خواهند اسم نکرهٔ را معرفه نمایند از آخر آن یاء را حذف کنند مانند :

پادشاهی بکشتن بیگناهی اشارت کرد بیچاره پادشاه را دشنام داد و ناسزا گفت (١) .

مفرد ــ جمع

مفرد آنست که بریکی دلالت کند :

مرد ، اسب ، کاغذ .

جمع آنستکه بردو یابیشتر دلالت کند:

مردان ، اسبان ، کاغذ ها .

جمع بستن کلمات در زبان فارسی بطریق ذیل است:

(١) حیوانات راباألف ونون جمع بندند:

مردان ، اسبان ، جانوران .

(١) گاهی اسم رابواسطهٔ آن معرفه نمایند: آن مرد را دیدم

(۲) جمادات را به (ها) جمع بندند :

سنگها ، تختها ، میز ها .

(۳) اسم معنی مانند جمادات به (ها)

جمع بسته شود : دانشها . بخششها .

(٤) نباتات را بیشتر به (ها) و (ان)

جمع بندند : درختان، درختها ، نهالان ،نهالها .

بعضی کلمات فارسی را بر خلاف قانون مانند

تمرین ۹

در عبارات ذیل اسم معرفه را از اسم نکره جدا کنید
محمّد کتاب را آورد . پدری پسر را نصیحت می کرد :
اي فرزند هرگز دروغ مگوی که مرد دروغگو اگر وقتی
هم سخن راست گوید کسی باور نکند . کسانیکه میهن
خود را دوست ندارند از شرافت دورند . امروز شاگردان
درس خودرا خوب جواب دادند . ما پدر و مادر خویش را
دوست داریم . آموزگار شاگردی که تکلیفش را خوب بجا
نیاورده بود ملامت نمود.

کلمات عربی به (ات) جمع بسته اندمانند :

دهات ، باغات ، نوشتجات ، کوهستانات .

بیشتر از اعضای بدن که زوجند به (ان)

و (ها) جمع بسته شوند : چشمان ، چشمها ،

لبان ، لبها . و چون فرد باشند بـه (هـا) :

دماغها ، سر ها .

تمرین ۱۰

کلمات ذیل را جمع ببندید ، مرد . زن . کتاب . دانش
بخشش . میز . درخت . قلم . معلم . دوات . درس
کاغذ . هوش . چاقو . کلاه . بخت . اسب . برگ .
سنگ . تخت . چوب . نهال .

تمرین ۱۱

پدری به پسر خود مراسلهٔ نوشته او را نصیحت می کند
که در تحصیل علوم نهایت کوشش و جهد را بجا آورد
و همیشه با شاگردان خوش اخلاق و ساعی معاشرت
نماید.

کلماتیکه بألف یاواو ختم شده باشند در جمع بألف ونون بعد از آنها (ی) زیاد کنند:

دانا ، بینا ، جنگجو ، سخنگو . که گویند :

دانایان ، بینایان ، جنگجویان ، سخنگویان .

درجمع به(ها) بهتر آنست که(ی) زیادشود:

پایها ، جایها ، رویها ، مویها .

کلماتیکه به های غیر ملفوظ ختم شده باشند در جمع بألف و نون ها را به کاف فارسی بدل کنند مانند: بندگان ، تشنگان ودرجمع بألف وت آن‌رابجیم بدل نمایند:

دستجات . نوشتجات . روزنامجات . و در جمع به (ها) گاهی آنرا حذف کنند: مایه، مایها، سایه، سایها، ولی بهتر آنست که درهمه جا آنرا

تمرین ۱۲

بجای نقطه ها جمعهای مناسب بگذارید: ما . . . را دوست داریم . شما . . . وظیفه خودرا خوب انجام نکردید امروز علی . . . را آورد . یوسف . . . را احترام کرد. چند روزدیگر . . . وارد خواهد شد. ایشان . . . از عهده برنیامدند . درفصل بهار . . . سبز خواهدشد .

تمرین ۱۳

الفاظ ذیل را جمع بسته ازهریك عباراتی بسازید:

باغ . دشت . کوه . سبزه . گل . مرد . زن . پسر . دختر . شاگرد . پدر . درس . دست . پا . گوش . آواز . پرستو . جنگجو . سخنگو . دانا . جو . مو . ابرو . لب . شب . روز .

تمرین ۱۴

اسمهای ذیل را جمع ببندید

هوای خوب. صبح با صفا . روز روشن . شب تاریك. مرد بی آزار . شاگرد باهوش. کتاب سودمند. معلم مدرسه. آب حوض . زنگ مدرسه . صدای بلبل . پدر شاگرد درخت میوه.

برای رفع اشتباه باقی گذارند و حذف نکنند.

اسم بسیط ـ اسم مرکّب

اسم بسیط یا ساده آنست که یك کلمه و بی جزء باشد: مرد . اسب .

اسم مرکّب یا « آمیخته » آنست که از دو کلمه و بیشتر ترکیب شده باشد :

باغبان، کرمانشاه، شاهرود، سربازخانه، بستانسرا

اسم مرکّب بیشتر از کلمات ذیل ترکیب می شود :

۱ ـ از دو اسم : گلاب، شاهپور، کاروانسرا.

۲ ـ از دو فعل : کشاکش ، هست و نیست بود و نبود .

۳ ـ از دو مصدر: برد و باخت ، زد و خورد .

٤ ـ از اسم و صفت: سفید رود ، نوروز .

۵ ـ از اسم و ادات (۱) : گلستان ، نمکدان ، مزدور ، گوشوار ، دهگان .

دو کلمه گاهی بخودی خود ترکیب شوند چون: گلخانه . شبگیر و گاهی بواسطهٔ الف چون : رستاخیز ، شباروز و گاهی بواسطهٔ واو چون : رفت و آمد، سوز و گداز، جست و خیز .

تمرین ۱۵

در کلمات ذیل مفرد و مرکّب را معیّن کنید :

یخدان . ناودان . باغبان . گل . سرو . شباهنگ
خدا . خداداد . کرمانشاه . کوهپایه . کتاب . کلاه .
بامداد . صبحدم . گلشن . کتابخانه . گنجور . مزدور
دشت .

(۱) مقصود ما از ادات الفاظ غیر مستقلی است که بآخر کلمات افزوده شده دارای معانی مختلف باشند .

مترادف ، متضاد ، متشابه

مترادف دو کلمه را گویند که در لفظ مختلف و در معنی یکسان باشند مانند :

خوب و نیك ، بیابان و صحرا ، لانه و آشیانه .

متضاد دو کلمهٔ را گویند که ضدّ یکدیگر باشند

تمرین ۱۶

معیّن کنید اسامی ذیل ازچه کلماتی ترکیب‌شده

بزرگمهر . شاهنشاه . تاخت و تاز . دادور . مرزبان .
سیاه گوش . پارسنگ . مرغزار . دیوانخانه . گلخانه
کشمکش . شبدیز . آشپز . شباروز . سالاماه . بهروز .
راه‌آورد . بستانسرا . فیروزآباد . رامهرمز . سردسته .
سرداب . گرمابه . گرداب . دهکده . سروستان .

تمرین ۱۷

از کلمات ذیل عبارت درست کنید :

مرغ . لانه . پسر . مادر . کار . بد . آهنگ . گرد .
ماه . ریك . برادر . بزرگ . کوچك .

چون : اندوه وشادی ، شب وروز ، دیر وزود .

متشابه دو کلمهٔ را گویند که در تلفظ تقریباً یکی باشند ولی در نوشتن مختلف :

خوار – خار . خواست – خاست .

تمرین ۱۸

برای کلمات ذیل مترادف بیاورید :

کتاب . خانه . دشت . درخت . بر . خوب . مردم . قلم .
گفتار . جنگ . صلح . نقش . ضرر . شاه . زر . سیم .
پسندیده . صورت . وسیله . ماه . راه . کوه . دوست .

تمرین ۱۹

برای کلمات ذیل متضاد بیاورید :

مرد . خوب . آشنا . شب . سیاه . آب . ایستاده . افتاده .
غم . پیاده . متکبّر . دوست . دولتمند . خرد . ضعیف . اوّل .
ابتدا . گل . گرم . توانائی . سر . بسیار . جلو

تمرین ۲۰

شخصی بدوست مریض خود کاغذی نوشته احوالپرسی میکند و معذرت میخواهد که بواسطهٔ گرفتاری ازوعیادت و ملاقات نکرده .

حالات اسم

اسم را چهار حالت است:

۱ ـ فاعلیّت یعنی اسم فاعل واقع شود و آن را مسندالیه نیز گویند و علامت آن بقای کلمه است بحال خود یعنی در آن تغییری واقع نشود: حسین آمد، مرغ پرید، یوسف نشست.

تمرین ۲۱

در عبارات ذیل فاعل را معین کنید بدین طریق: علی آمد. که آمد؟ علی.

علی آمد. یوسف رفت. مرغ پرید. مسعود درس میخواند رضا خان کتاب را برداشت. درخت میوه دارد. رستم پهلوان ایران بود. ایران در قدیم ممالک بسیار داشت. کورش نخستین پادشاه هخامنشی بود. فردوسی شاهنامه را منظوم ساخت. دارا بسیاری از ممالک را تصرّف نمود محمدخان درسش را روان کرد. پدر ما مارا دوست دارد. شاگردان معلم را احترام میکنند.

۲ ـ مفعولیّت یعنی اسم مفعول واقع شود و مفعول یا (متمّم) آنست که معنی فعل را تمام کند:

محمّد کتابرا آورد. یوسف درسش را حاضر کرد.

و آن بر دو قسم است: مفعول بیواسطه. مفعول بواسطه.

مفعول بیواسطه آنست که بی واسطهٔ حرفی معنی فعل را تمام کند و علامت غالباً (را) باشد: علی کتاب را آورد.

تمرین ۲۲

برای فعلهای ذیل فاعل بیاورید.

آمد. گذشت. پرید. میدرخشید. برو. صدا میکند. بازی میکند. میدوزد. میخواند. می‌نشینند. واردشدند خوردند. بردند. برخاستند. آورد. دید.

مفعول بیواسطه بیشتر در جواب (که را) و (چه را) گفته شود: مسعود کتاب را خرید چه را خرید؟ کتاب را، من حسین را دیدم، که را دیدم؟ حسین را.

تمرین ۲۳

در عبارات ذیل مفعول بی واسطه را معین کنید بدین سان: چه را آورد؟ کتابرا.

حسن کتاب را آورد. محمّد اسب را برد. مرتضی درسش را حاضر نمود. رقّاش زنك را زد. بهرام مشقش را نوشت. معلّم اورا تنبیه کرد. اسب درشکه را میبرد. او برادر و خواهر خودرا دوست دارد. باغبان گلها را آب میدهد. چوپان گوسفند را میچراند. رضا کارش را تمام کرد.

تمرین ۲۴

برای افعال ذیل یك فاعل و یك مفعول بیاورید: نوشت. گذاشت. برداشت. برد. میخواهد. میگوید. میداند. میفهمد. بیاموزد.

مفعول بواسطه آنست که بواسطهٔ حرفی از حروف اضافه معنی فعل را تمام کند: بحسن این مطلب را گفتم، معلّم از من تمجید نمود.

۳ ـ ندا یعنی اسم منادی واقع شود و علامت آن ألفی است که بآخر اسم افزوده شود: ملکا، پادشاها، خداوندا.

تمرین ۲۵

در عبارات ذیل روی فاعل علامت (۱) و مفعول علامت (۲) بگذارید.

احمد درسش را جواب داد. شکارچی مرغ را شکار کرد. زارع زراعت را درو نمود. گربه گنجشك را گرفت. آسیابان گندم را آرد می کند. سعدی گلستان و بوستان را تصنیف کرد. کتاب فروش کتاب میفروشد. ابر آسمان را میپوشد. معلّم درس میگوید. ماخداوند را پرستش میکنیم. شاگردان وطن خودرا دوست دارند. ودردبستان درس خودرا حاضر میکنند.

یارا بهشت صحبت یاران همدم است
دیدار یار نامتناسب جهنّم است

۴ ـ اضافه یعنی اسم مضافٌ الیه واقع شود و مضافٌ الیه کلمه ایست که معنی اسم را تمام

تمرین ۳۶

در جمله های ذیل مفعول بواسطه و مفعول بیواسطه را معین کنید :

حسین کتاب را از من گرفت ، یوسف نصیحت از پدرش میآموزد ، شاگرد خوب سخن زشت بکسی نمیگوید ، نوکر چراغ را پیش آقا گذاشت ، پدر ما کتاب برای ما خرید ، محمّد با مداد درسش را مینویسد ، باغبان با آب پاش گلها را آب میدهد .

تمرین ۳۷

حکایتی درست کنید که لغات ذیل را در آن درج نمائید

باغ ، مرغ ، مرد ، صیاد ، دیوار ، درخت ، شکست ، افتاد ، برداشت ، پسر ، خانه ، در ، راه .

کند : کتاب حسین . فرزندان ایران . کلمهٔ اوّل را مضاف و کلمهٔ دوم را مضافٌ الیه نامند . علامت اضافه کسره ایست که بحرف آخر مضاف افزایند : انگشتری طلا . درباغ . مردکار.

تمرین ۳۸

درین کلمات مضاف و مضاف الیه را معیّن نمائید:

شهر طهران ، بندهٔ خدا ، روز جمعه ، زنگ شتر ، درخت چنار ، هوای بهار ، رخت محمد .

تمرین ۳۹

برای کلمات مضاف بیاورید :

شنبه ، باغ ، شتر ، دیوار ، کلاه ، سنگ ، ایران بلبل ، بهار .

تمرین ۴۰

برای کلمات ذیل مضاف الیه بیاورید :

باغ ، دشت ، جلد ، صورت ، انگشتر ، ظرف ، باد ، سرما ، دود ، رو ، شکوه ، مزد ، خوشه ، توشه .

اقسام اضافه

اضافه بر پنج قسم است :

۱ ـ اضافهٔ ملکی که در آن معنی ملکیّت باشد : خانهٔ یوسف . کتاب حسین .

۲ ـ تخصیصی که در آن معنی اختصاص باشد : درباغ ، زنگ مدرسه ، کلید اطاق .

۳ ـ بیانی که مضافٌ الیه جنس مضاف را بیان نماید : انگشتر فیروزه . کاسهٔ بلور . روز شنبه .

تمرین ۳۱

برادر بزرگ بخواهر خود کاغذی مینویسد و ازاینکه درامتحانات سالیانه پیشرفت کرده ونمره های عالی گرفته است اظهار رضایت و خرسندي مینماید و بعنوان جایزه یك قلمدان برای او میفرستد .

٤ ـ تشبیهی که در اضافه معنی تشبیه (۱) باشد : لب لعل ، قد سرو .

اضافهٔ موصوف بصفت : پدرخوب . یارمهربان

فصل دوّم صفت

صفت کلمه ایست که حالت وچگونگی اسم را بیان نماید : پسر دانشمند . مادر عزیز .

چون خواهند بآخر اسم یاء وحدت (۲)

تمرین ۳۳

در کلمات ذیل اقسام اضافه را معین کنید :

پادشاه ایران ، درخت سرو . هواي بهار . فرش قالی . هاون مس . لباس ماهوت . سرو قامت . یاقوت لب . مروارید دندان . لب لعل . نرگس چشم . کمان ابرو قدسرو .

(۱) تشبیه بمعنی مانند کردن چیزی بچیزی است .

(۲) یاء وحدت آنست که برای تعیین فرد آید وآنرا یاء نکره نیز گویند .

درآورند میتوانند آنرا بآخر اسم یا صفت افزایند: پادشاهی عادل. پادشاه عادلی. پدری خوب. پدر خوبی.

قسم اوّل بیشتر در انشاءِ عالی و دوّم در انشاء ساده استعمال شود.

صفت عموماً بعد از موصوف درآید: هوای صاف، پدر بزرگ. وگاهی آنرا قبل از موصوف نیز در آورند مانند: دانامرد، بزرگ خدا.

تمرین ۳۳

در عبارات ذیل صفت را معیّن کنید:

مرد خردمند بکار زشت و ناپسند اقدام نکند. مرد دانا بهر کاری توانا است. آدم خود پرست خداپرست نباشد. شخص بلندهمّت بکارهای پست نپردازد. صورت زشت بسی بهتر از سیرت زشت و نکوهیده است. ما باید باعمال حسنه وصفات پسندیده خودرا عادت دهیم واز عادات رذیله ومذموم اجتناب نمائیم. خوی نیکو بهتراز روی نکوست.

حکایت کنند از یکی نیکمرد
که اکرام حجّاج یوسف نکرد

مطابقهٔ صفت باموصوف

صفت همیشه مفرد است و باموصوف در جمع مطابقه نمیکنند: مرد دانا، مردان دانا.

صفات عربیرا گاهی فارسی‌زبانان برخلاف قانون جمع آورده اند: پیغمبران عظام، علماء اعلام. صفت چون بجای اسم نشیند درحکم اسم باشد: خردمندان. دانایان.

بابدان کم نشین که در مانی
خو پذیر است نفس انسانی

صفات فاعلی

صفات فاعلی صفاتی‌هستند که برکنندهٔ کار دلالت کنند و آن برسه قسم است:

۱ ـ اسم فاعل وعلامت آن دو است :

اوّل (نده) در آخر فعل امر : برنده. زننده دونده ، آینده ، رونده ، گوینده .

تمرین ۳۴

برای کلمات ذیل صفات مناسب بیاورید :

پسر . پدر . باغ . روز . شب . قلم کتاب . درس. راه .

تمرین ۳۵

از کلمات ذیل یك اسم فاعل باعلامت (نده) و یك اسم فاعل باعلامت (ان) بسازید :

سوختن . دوختن . آویختن . بریدن . گفتن . بیختن . کشیدن . پریدن . دویدن .

تمرین ۳٦

از کلمات ذیل عبارت درست کنید .

نغز . خرسند. خشنود. خرد . منقضی . حدس. فطنت . فتنه . ازاء . محاذی . حیاط . حیات . نقض . اغماض . صواب . آغاز . مواظبت . مؤمن . مؤثر .

دوّم (ان) در آخر فعل امر : دوان، گریان خندان ، نالان ، جویان ، گویان .

۲ ـ صیغهٔ مبالغه[1] وعلامت آن چهار است:

اوّل (ار) : پرستار ، دوستار ، خواستار ، گرفتار

دوم (گار) : آموزگار ، آمرزگار ، پروردگار.

سوّم (کار) : ستمکار ، طلبکار ، گناهکار

چهارم (گر) : دادگر ، ستمگر ، کارگر .

۳ ـ صفت مشبهه آنست که در آن معنی ثبوت باشد بر خلاف اسم فاعل که همیشه

تمرین ۳۷

از کلمات ذیل یك اسم فاعل و یك صفت مشبّهه بسازید:

گفتن . رفتن . دانستن . بریدن . توانستن . دیدن . کوشیدن.

(۱) مبالغه بمعنی زیادتی است وصیغهٔ مبالغه همان اسم فاعل است که در آن معنی زیادتی باشد.

برحدوث دلالت میکند وعلامت آن الفی است که در آخر فعل امر در آورند: بینا، شنوا، گویا.

صفت مفعولی - اسم مفعول

صفت‌مفعولی یا (اسم مفعول) کلمه‌ایست که فعل برآن واقع شده باشد: زده. شنیده کشته. دیده که غالباً زده شده. شنیده شده.

تمرین ۳۸

چهار صیغهٔ مبالغه بنویسید که بآخر آن (ار) باشد.
پنج صیغهٔ مبالغه بنویسید که بآخر آن (گار) باشد.
سه صیغهٔ مبالغه بگوئید که بآخر آن (کار) باشد.
سه صیغهٔ مبالغه بگوئید که در آخرش (گر) باشد.

تمرین ۳۹

از این کلمات صفات مفعولی بنا کنید:
بستن. شکستن. نوشتن. سوختن. ریختن. آمیختن. گذشتن. یافتن. تافتن.

کشته شده، دیده شده. نیز گویند.

صفت نسبی

صفت نسبی آنست که کسی یا چیزی را بجائی یا چیزی نسبت دهد: طهرانی. شیرازی، کاری، خانگی، جنگی.

چون در آخر اسم معنی یاء نسبت درآید غالباً معنی اسم فاعل دهد: جنگی، کاری.

علامت نسبت بنا برمشهور دواست:

(۱) ی: خراسانی، کرمانی، تبریزی (۱).

تمرین ۴۰

یك حکایت بنویسید و این کلمات را در آن بگنجانید: ثواب. غامض. بساط. مرهم. وسیله. اغماض. انزجار خاطر. خرّمی.

---

(۱) در زبان قدیم ایران علامت (یك) بوده است: ایرانیك. ساسانیك که بمرور زمان کاف را حذف کرده: ایرانی. ساسانی. گفته اند.

باغی. صحرائی .

(۲) ین :سیمین ، سنگین ، زرّین ، پشمین ، نمکین

اقسام صفت

صفت ازحیث معنی بر سه قسم است:
مطلق . تفضیلی . عالی .

صفت مطلق یا (اصلی) آنست که اصل صفت را بیان نماید : خوب ، بد ، گرم ، سرد ، نیك ، زشت .

صفت تفضیلی آنست که در آخر آن (تر) باشد : بزرگتر ، کوچکتر ، گرمتر ، سرد تر .
کتاب من از کتاب تو بزرگتراست .

متمّم صفت تفضیلي که آنرا (مفضّلٌ علیه) نیز گویند عموماً با از ذکر شود :

یوسف ازمحمّد دانا تراست ، زحمت من بیشتر از زحمت ایشان است . و گاهی با (که) نیز گفته شود : بنزدیك من صلح بهتر که جنك بتمنّای گوشت مردن به که تقاضای زشت قصّابان

صفت عالي آنست که بآخر آن لفظ [ترین] باشد : بزرگترین ، کوچکترین ، بهترین ، بدترین
فرق مابین صفت تفضیلي وعالی آنست که صفت تفضیلی عموماً زیادتی و برتري موصوف را بر موصوفی دیگر میرساند و

تمرین ۴۱

پنج جمله بگوئید که هریك دارای دوصفت مطلق باشد. پنج جمله بگوئید که دارای دو صفت تفضیلی باشد. پنج جمله بگوئید که دارای یك صفت عالی باشد.

صفت عالی برتری موصوف را بر تمام افراد میرساند:

(۱) مدرسهٔ ما بزرگتر از مدرسهٔ شماست. قلم من بهتر از قلم اوست.

(۲) کتاب من بزرگترین کتابهاست، مدرسهٔ ما بهترین مدارس است. چون صفت تفضیلی را بمتمم اضافه کنند صفت عالی شود: بهتر مردان، بزرگتر خردمندان: مشفق تر دوستان آنست که در رسانیدن نصیحت مبالغه نماید.

کلماتیکه در زبان عربی صفت تفضیلی باشند

تمرین ۴۲

از صفات ذیل یك صفت تفضیلی و یك صفت عالی درست کنید:

زیبا. دانا نکوهیده. دراز. بلند. خوش عالی. کوچك خرّم. خرسند.

و آنها را در زبان فارسی استعمال نمایند الحاق الفاظ (تر) یا (ترین) بآخر آنهاروا نباشد: اعلم، افضل، انسب، اکمل. که :

تمرین ۴۳

حکایت ذیل را نثر کنید و نتیجهٔ آنرا بیان نمائید:

نشنیدهٔ که زیر چناری کدو بنی
بر جست و بر دوید برو بر بروز بیست
پرسید از چنار که تو چند ساله ای
گفتا چنار عمر من افزون شد از دویست
گفتا به بیست روز من از تو فزون شدم
این برتری نگوئی آخر برای چیست
گفتا چنار نیست مرا با تو هیچ جنك
کاکنون نه وقت جنگ و نه هنگام داوریست
فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان
آنگه شود پدید که نامرد و مرد کیست

اعلمتر، افضلتر، انسبتر، اکملتر، جائز نیست.

فصل سوّم - کنایه

کنایه کلمه ایست که معنی آن پوشیده و دانستن آن محتاج بقرینه است و آن بر پنج قسم است: ضمیر، اسم اشاره، موصول، مبهمات، ادوات استفهام.

ضمیر

ضمیر کلمه ایست که جای اسم را بگیرد و برای رفع تکرار آید. ضمیر بر سه قسم است:

ضمیر شخصی، ضمیر اشاره، ضمیر مشترك.

ضمیر شخصی آنست که برای تعیین متکلّم یا مخاطب یا غائب بکار رود. ضمیر شخصی چون بکلمهٔ دیگر پیوسته گردد و تنها ذکر

نشود آن را متّصل گویند و چون تنها گفته شود منفصل نامند:

اوّل:	مفرد	جمع
	م	یم
	ی	ید
	د	ند

تمرین ۴۴

در عبارات ذیل ضمیر را معین کنید:

محمد کتاب مرا آورد. من ازو بسیار راضی شدم. ما باید میهن خودرا دوست بداریم. شما باید تکالیف خودرا خوب انجام دهید. بارفیقان خوش اخلاق آمیزش کنید. لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان که هرچه از ایشان در نظر من ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی.

تو که غم بیچارگان نخوری نشاید که نامت آدمی نهند ودر جزء انسانت بشمار آرند.

دوم :

مفرد	جمع
من	ما
تو	شما
او-وی	ایشان

ضمائر متّصلهٔ: ی ، د ، یم ، ید ، ند . مخصوص افعال و همیشه فاعل باشند :

تمرین ۴۵

بنویسید :

مرغ از روی درخت برخاست . آموزگار از تقصیر او اغماض کرد • هر که ثواب آنجهانی خواهد باید درین جهان براه صواب رود . خردان باید بزرگتران را حرمت دارند و ازین کار خداوند را خرسند و خشنود سازند . چون خواهی بکاری آغاز کنی نخست غایت خوض و غور درآن بجای آور که عاقبت دچار غرامت وخسارت نگردی با مردم رذل و خبیث وفرومایه وخسیس معاشرت ومخالطت مگزین • جانب خودرا بلوث معاصی ومناهی ملوّث وآلوده مگردان •

میزنی ، میزند ، میزنیم ، میزنید ، میزنند .

ضمیر متّصل دال فقط بآخر سوم شخص مفرد فعل مضارع و فعل امر در آید : برود بگوید ، میگوید ، میآید. ضمائر متّصلهٔ بافعال و غیر افعال ازاین قرار است :

تمرین ۴٦

در عبارات ذیل بالای ضمیر متّصل (۱) و بالای ضمیر منفصل (۲) بگذارید .

فرزندان عزیز هنگامی که شما در مدرسه هستید باید آموزگاران خود را کاملاً احترام کنید چه ایشان پدران روحانی شما باشند باید آنان‌را دوست بدارید • هرچه بفرمایند اطاعت کنید و نسبت بزحماتي که ایشان برای شما تحمّل میکنند حق شناس و سپاسگذار باشید حقشناسی ما در حق آموزگارانی که برای تربیت وتعلیم ما میکوشند یکی از بزرگترین وظایف مقدّسی است که بآنان مدیون هستیم .

م — مان

ت — تان

ش — شان

این ضمائر گاهی مفعول باشند :

گفتم — گفتمان

گفتت — گفتتان

گفتش — گفتشان

تمرین ۴۷

بجای نقطه ها ضمیر مناسب بگذارید :

معلم از ... راضی نیست . یوسف با ... موافقت نکرد . کر ... خوی ... آمد ناسزاوار . ... خوی نیك خویش از دست مگذار . دلی ... دست آر ... تا بزرگ شو . . . در حق بیچارگان باید . . . مهربانی کنیم تا خداوند با ... احسان و نیکوئی نماید

تمرین ۴۸

کاغذ تبریك عید بیکی از دوستان خود بنویسید .

و گاهی مضافٌ الیه :

پدرم — پدرمان

پدرت — پدرتان

پدرش — پدرشان

ضمیر متّصل [م] گاهی فاعل و گاهی مفعول و گاهی مضاف الیه واقع شود :

رفتم ، علی خواندم ، کتابم .

تمرین ۴۹

در عبارات ذیل ضمائر متّصلهٔ بفعل وغیر فعل را جدا کنید :

کسانی که با مردمان بدی کنند و نیکی توقّع دارند بغایت نادان باشند . مردمان بی عزم و اراده بهیچ کار کامیاب نگردند . برادر توانگری برادر فقیر خود را گفت چرا خدمت دیوان نکنی تا از زحمت کار کردن برهی گفت تو چرا کار نکنی تا ازمذلّت خدمت وبندگی رهائی یابی

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما
گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

❊☆ او ـ آن ☆☆❊

درجائی که مرجع ضمیر شخص باشد لفظ [او] استعمال شود و درغیر شخص [آن] :

اورا دیدم، باو گفتم، کتابی دیدم آن را خریدم.

تمرین ۵۰

در عبارات ذیل بجای نقطه ها ضمایر او ـ آن هر کدام مناسب است بگذارید :

برادر شمارا دیدم و ... این مطلب را گفتم . با رفیق بد منشینید واز معاشرت ... پرهیز نمائید. ایران میهن عزیز ماست باید ... دوست بداریم و در راه خدمت ... از جان و مال دریغ ننمائیم . تنبلی و کاهلی پیشه مسازید که ... شمارا بدبخت سازد. کسی که برای خود کار نکند از ... توقع خدمت برای دیگران داشتن خطاست . آنکه ستم بدیگران روا دارد بترسد که بر ... ستم کنند.

❊☆ ضمیر اشاره ☆❊

ضمیر اشاره آنست که کسی یا چیزی را باشاره نشان دهد و آن را دو صیغه است: [این] ازبرای اشارهٔ بنزدیك [آن] ازبرای اشارهٔ بدور: این را آورد، آن را برد. و چون جمع بسته شوند در اشخاص گوئیم : اینان و آنان ودر غیر اشخاص : اینها و آنها:

از اینان توقّع نیکی مدار . بآنان اعتماد مکن .

❊* ضمیر مشترك *❊

ضمیر مشترك یاضمیر نفس آنست که بایك

تمرین ۵۱

دختری بعموی خود کاغذی نوشته اخلاق حسنه و کوشش و مواظبت و رفتار یکي از همدرسان خود را شرح میدهد .

صیغه برای سه شخص استعمال شود : کتاب خودرا برداشتم، برادر که دربند خویش است نه برادرونه خویش است. بزورخویشتن مغرورمباش .

ضمیرمشترك گاهی بجهت تأکید استعمال شود :

من خود گفتم	ما خود گفتیم
تو خود گفتی	شما خود گفتید
او خود گفت	ایشان خود گفتند

﴿* اسم اشاره *﴾

کلمات: این و آن چون بااسم ذکرشود آن‌را اسم اشاره گویند : این‌مردآن کتابرا آورد. این گل از آن بوستان است .

اسم اشاره در حکم صفت باشد وهمیشه

مفرد است وبا اسم در افراد وجمع مطابقه نمیکند : این کتاب ، این کتابها ، این دغل دوستان که می بینی . مکسانند گرد شیرینی .

﴿* موصول *﴾

موصول کلمه‌ایست که‌قسمتی‌ازجمله‌رابقسمت دیگرپیوندد : درسی که‌خواندم، اسبی که‌خریدم.

موصول را دو صیغه است : که : ازبرای

تمرین ۵۲

بجای نقطه هاضمیر اشاره یا اسم اشاره هر کدام مناسب است بگذارید :

بامردمان‌جاهل ولئیم همنشین‌مباش واز . . . دوري گزین این مرد ... کتابرا خرید. فریب‌دشمن مخوروغرورمدّاح مخر که ... دام‌رزق نهاده و ... کام‌طمع گشاده . از . . . مردم فرومایه توقع‌مردی‌ونیکی مدار. همواره علم‌وعمل‌را پیشهٔ خودساز که به ... دنیای‌خودرا معمور وبه ...آخرت خویش‌راآبادخواهی‌نمود. هرکسی...درودعاقبت‌کارکه‌گشت

عاقل وغیر عاقل : فرزندی که نصیحت پدر در
گوش نگیرد سختی بیند و گرفتار بدبختی گردد.
علمی که مارا براه راست دلالت نکند عین جهل
است. **چه** : **ازبرای غیر عاقل** : سخنی که دلی
بیازارد برزبان میاور.

تمرین ۵۳

یکی بازی بیازی گفت در دشت
که تا کی کوه و صحرا میتوان گشت
بیا تا سوی شهر آریم پرواز
که با شهزادگان باشیم دمساز
گهی باشیم انیس بزم شاهان
گهی همصحبت زرّین کلاهان
جوابش گفت آن بازِ نکو رای
که ای نادان دون همّت سراپای
تمام عمر اگر در کوهساران
جفای برف بینی جور باران
از آن بهتر که بر تخت زر اندود
دمی محکوم حکم دیگری بود

حکایت فوق را نثر نموده نتیجهٔ آنرا بیان نمائید.

غالباً قبل از موصول یکی از کلمات ذیل واقع شود:

(۱) یاءِ نکره : مردی که آمد، درسی که خواندم.

(۲) این وآن: این که گفتی، آنکه آمد، آنچه شنیدم.

(۳) هر : هر که باشد قرین اهل هنر
زود یابد بهر مراد ظفر

گاهی (که) بجای هر که یا (آنکه) استعمال شود:

که را چهره زشتست وسیرت نکوست
مکن عیب کان زشت چهری نه زوست

اقسام که

که بر سه قسم است: موصول، حرف ربط، استفهام.

که وقتی موصول است که قسمتی از جمله را بقسمت دیگر وصل کنند:

درختی که تلخ است ویرا سرشت
گرش برنشانی بباغ بهشت

که وقتي حرف ربط است که جمله وعبارتي را بجمله وعبارات ديگر مربوط وپيوسته سازد:

مزن برسر ناتوان دست زور
که روزی بپایش در افتی چو مور

که در صورتی از ادوات استفهام است که سئوال وپرسش را برساند :

که تخم بدی اندرین دهر کاشت ؟
که ریع مذلّت از آن برنداشت .

تمرین ٥٤

بنویسید: چون بکاری عزم نمودي تردّد و خوف از خود دور ساز وبا جرأت وشجاعت در انجام آن بکوش. اگر خواهی دیگران بروزگار تو غبطه خورند و حسرت برند تقوی و دیانت را شعار و دثار خویش ساز و دنبال هوی و هوس مرو . درهنگام نوائب و حوادث صبور و متحمّل باش و جزع و فزع وقلق و اضطراب بخود راه مده . صدق وصفا پیشه ساز و از دروغ و تهمت وزرق و افترا پرهیز واجب شمار.

تمرین ٥٥

در عبارات ذیل اقسام (که) را معیّن نمائید .
راستی کن همه‌که در دوجهان . بجز از راستیت نرهاند . کسانیکه بدر را پسندیده اند . ندانم زنیکی چه بدیده‌اند. نکوئی کن امسال چون ده تر است . که سال دگر دیگری دهخداست . هرکه بدی کرد بجز بد ندید. هرچه بکارید همان بدروید . که داند که خود چون بود روزگار . که پیروز برگردد از کارزار . بخشش یار است هرکه با یار بساخت . بردارد کام هرکه با کار بساخت . مه نور ازآن گرفت کزشب نرمید . گل بوی بدان یافت که با خاربساخت میازار موري که دانه کش است . که جان دارد و جان شیرین خوش است .

تمرین ٥٦

سه جمله بگوئید که دارای (که) موصول باشد . سه جمله بگوئید که دارای (که) استفهام باشد. سه جمله بگوئید که دارای یك (که) موصول ویك (که) ربط باشد . سه جمله بگوئید که دارای یك (که) استفهام ویك (که) ربط باشد .

تمرین ٥٧

بجای نقطه ها کلمات مناسب بگذارید: شنیدم . . . بزرگی رهانید از . . . و دست . . . شبانگه . . . بر حلقش بمالید روان . . . از . . . بنالید .گراز . . .گرگم درربودی .بدیدم عاقبت . . . تو بودی .

❊ مبهمات ❊

مبهمات کلماتیرا گویند که کسی یا چیزیرا بابهام نشان دهد. مبهمات مشهور ازاین قرار است:

هر: خلل پذیر بود هر بنا که می‌بینی
مگر بنای محبّت که خالی از خلل است

کس: راستی موجب رضای خداست
کس ندیدم که گم شد از ره راست

تمرین ۵۸

گفت یك روز کوفئی بهشام . کای زما همچو شبر خون آشام
تا بمانیم خون ما تو خوری . چون بمیریم مال ما تو بری
سیم درویش و بیوه آوردی . حلقه دُمّ استران کردی
روستا پر ز بینوائی تست . هر کجا مسجدی گدائی تست
ای بباطل زدیو برده سبق . سایهٔ باطلی نه سایهٔ حق
گر توئی پس مکش زمارگ وپی . ور خدایست شرم دار ازوی

حکایت فوق را نثر کنید و آنرا بسط دهید.

دیگری: همی گریختم از مردمان بکوه و بدشت
که از خدای نبودم بدیگری پرداخت

همه: مکرمت کن که بگذرد همه چیز
مکرمت پایدار در دنیاست

هیچ: گرت دانشی هست معنی طلب
بصورت مشو غرّه کان هیچ نیست

این و آن: تکیه مکن خیره بر اهل جهان
فائدهٔ نیست از این و از آن

چند: حسب حالی ننوشتیم و شد ایامی چند
محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند

فلان: پیش از تو جهان بوده است آن کن که پس از تو
گویند نکو بوده ره و رسم فلان را

بس: بس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست
بس جان بلب آمد که براو کس نگریست

کلمات : هر کس ، همه کس ، هیچیك ، هیچکدام .
این یك ، آن یك ، و مانند اینها مبهمات مرکبند
آنچه از مبهمات با اسم گفته شود در حکم
صفت باشد و آنچه بجای اسم نشینند در حکم
ضمیر و احکام صفت و ضمیر بر آن جاریست .

تمرین ۵۹

مبهمات را معین کنید : همه این سخن را میگویند . کس
از درستي زبان نکرد . دیگری جو که مرا پند دهد .
چند کتاب خریدم . این کار کار فلان و بهمان نیست .
مرد باید اعتماد بعمل و جهد خود کند و بانتظار مساعدت
این و آن ننشیند . هر مردی برای کاري است . هیچکس
از شما بدیدن من نیامد . هریك ازما بگوشهٔ رفتند . در
گرد جهان بسی سفر ها کردم . یکی چون رود دیگر آید
بجای . بسر بردم ایّام با هر کسی . بدیدم خردمند مردم بسی
برخی از مردم عمر بجهالت گذارند و بعضی قدر ایام
گرانمایه بدانند . سالی چند درسفر بسر بردم . این سخن
بشنیدم از بسیار کس .

ادوات استفهام

ادوات استفهام کلماتی هستند که پرسش را
برسانند و مشهور آن از این قرار است :
که[1] در اشخاص : که گفتت برو دست رستم ببند
نبندد مرا دست چرخ بلند
چه در اشیاء : بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل
تو چه دانی قلم صنع بنامت چه نوشت

تمرین ۶۰

ادوات استفهام را معین کنید :
این کیست و نامش چیست . کجا بودی . چرا رفتی . کی
آمدی و چه آوردی . برادر شما کجا رفت . روزي چند
درس دارید . مگر بشما این مطلب را نگفتم . هیچ دانی
چگونه نادانی . چند در تیه جهل حیرانی . کو همنفسی که
شرح هجران گویم . بکدام مدرسه میروید . چونست
حال بستان ای باد نوبهاری . چگونه فراموش کردی مرا
چسان خیره مدهوش کردی مرا . که دیروز اینجا بود . چه
شود اگر چو مردان همه مردمی نمائی .

(۱) در جمع که وچه گویند کیان وچه ها وچون به است
متصل گردند گویند : کیست و چیست .

چند(۱) **در مقدار**: تاچندبر کنگره چون مرغ توان بود

یك روز نگه کن که برین کنگره خشتیم

کي در زمان : بردر ارباب بیمروّت دنیا

چند نشینی که خواجه کی بدر آید

کو درمکان : بادل سخت تومجموع پریشانی خویش

کو مجالی که سراسر همه تقریر کنم

کجادرمکان: کجاست اهل دلی تابگویمش چون شد

خجسته کشور ایران زجهل و نادانی

چون درکیفیّت: آن قوّت جوانی وان صورت بهشتی

ای بیخرد تن من ازدست چون بهشتی

تمرین ۶۱

پنج جمله بنویسید که هریك دارای یکی از مبهمات باشد

شش جمله بنویسید که هریك دارای یکی از ادوات استفهام باشد

---

(۱) از برای بعضی از ادوات استفهام معانی دیگر نیز هست که ذکر آن موجب تطویل خواهد بود .

چرا درعلّت: گدا چرا نزند لاف سلطنت ایدون

که خیمه سایهٔ ابر است وبزمگه لب کشت

کدام درتردید: آنکس که نکو کردوبدی دید کدامست

نیکی کند آن کوبجهان طالب نام است

مگر : درانکار { مگر آدمی نبودی که اسیر دیوماندی
که فرشته ره ندارد بمکان آدمیت

هیچ : هیچ کافر در دیار کفر با مردم کند

آنچه با خلق خدا آن نا مسلمان میکند

تجزیه و ترکیب

بکار های گران مرد کار دیده فرست

که شیر شرزه برآرد بزیر خمّ کمند

تمرین ۶۲

هریك از لغات ذیل را در عبارتی بنویسید :

رواق . سحاب . منوط . مغبوط . مؤنث . مؤاخذه . بغی. عناد . بطئي . اسباط . مغلق . مضمار . توطئه . تخطئه

به : حرف اضافه. فعل فرست را بکار نسبت میدهد.

کار ها : اسم عام جمع . معنی. مفعول بواسطه ازبرای فعل فرست .

ی : زائد .

گران : صفت مطلق از برای کار ها .

مرد : اسم عام . مفرد . ذات . مفعول بیواسطه از برای فعل فرست .

تمرین ٦٣

عبارات ذیل را تجزیه کنید :

علی امروز درس خودرا خوب جواب داد . آموزگار درجلو شاگردان از او تعریف بسیار کرد . عموی جمشید کتاب قشنگی باو داد .

سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست
از آدمئی به که در او منفعتی نیست .

مزن بر سر ناتوان دست زور
که روزی در افتی بپایش چو مور

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

کار دیده : صفت مرکب از برای مرد .

فرست: دوم شخص مفرد ، متعدی ، وجه امری . مسند و مسندٌ الیه .

که: حرف ربط جملهٔ مابعد خودرا بماقبل ربط میدهد

شیر: اسم عام . مفرد . ذات . مفعول بیواسطه ازبرای فعل برآرد .

شرزه : صفت مطلق ازبرای شیر .

بر آرد : مضارع . سوّم شخص مفرد . متعدی . وجه اخباری . مسند ومسندٌ الیه .

بزیر : حرف اضافهٔ مرکب فعل بر آردرا بخمّ کمند نسبت میدهد .

خم: اسم عام . مفرد . معنی . مضاف . مفعول بواسطه ازبرای (برآرد) .

کمند : اسم عام . مفرد . ذات مضافٌ الیه .

فصل چهارم ـ عدد

عدد کلمه ایست که شماره را بیان نماید.
آنچه بواسطهٔ عدد شمرده شود معدود نامند:
ده مرد. سه کتاب.
عدد بر چهار نوع است: اصلی. ترتیبی. کسری. توزیعی.
اعداد اصلی ازاین قرار است: یك. دو.
سه، چهار، پنج، شش، هفت، ده، صد، هزار. ده هزار، صد هزار و مانند آن.
ازیازده تانوزده آحاد برعشرات مقدم است:
یازده، سیزده، چهارده، پانزده، هفده، هجده
واز بیست تا صد آحاد را با حرف عطف بعد ازعشرات درآورند: بیست و یك. سی و پنج. پنجاه و شش. شصت و نه و مانند اینها.

گاهي بجهت ضرورت آحاد برعشرات مقدّم شود.
سه و بیست روز ازدربارگاه
پرا کنده گشتند یکسر سپاه
معدود اعداد اصلی بعد از عدد در آید و

تمرین ٦٤

بنویسید:
فرزندان ارجمند در تهذیب اخلاق خود جد و کوشش نمائید. عمر عزیز را بغفلت و بطالت مگذارید. در تحصیل علوم نهایت جهد را مبذول دارید و در این کار هیچگونه فتور و قصور بخود راه مدهید. با زیر دستان و کهتران رؤف و مهربان باشید. از تهمت و غمّازي و گزاف گوئی و تملّق حذر واجب دارید. زبان خودرا بدروغ ملوّث مسازید. گرد ملاهی و مناهی میگردید. بدونان متوسّل مشوید. در کار ها اعتماد و اتّکاه بخردمندان و جوانمردان نمائید. هرکه خواهد ازحضیض ذلت و خواری بذروهٔ عزت و افتخار رسد باید در تحصیل دانش و خصال حمیده غایت جهد و نهایت همت خودرا بکار دارد.

همیشه مفرد باشد: پنج هفته. شش روز. ده سال.

غالباً بعد از عدد لفظی مناسب معدود در آورند چنانکه: در انسان نفر، در حیوان رأس یا سر، در کتاب جلد، در ساعت وسماور دستگاه، در ظرف و مانند آن اگر تمام باشد دست والّا عدد گویند در شمشیر و تفنك و امثال آن قبضه و در توپ عراده و در کشتی قطعه یا فروند و در تسبیح و مانند آن رشته گویند: پنج نفر مرد. سه رأس اسب. چهار جلد کتاب. یك دستگاه ساعت. یکدست ظرف چینی وغیره

تمرین ۶۵

تاجری بهمکار خود کاغذی نوشته ارسال بعضی اجناس را تقاضا میکند.

اعداد ترتیبی یا (وصفی) آنست که مرتبه ودرجه را بیان کنند: یکم. دوّم. پنجم. دهم صدم. هزارم. یا یکمین. دومین. پنجمین. دهمین. صدمین ومانند اینها.

بجای یکم و یکمین نخست و نخستین و اول و اوّلین نیز گویند.

درقدیم گاهی بجای دویم وسیم ومانندآن می گفتند: دو دیگر. سه دیگر. چهاردیگر. فردوسی: دودیگر که کین پدر باز خواست.

تمرین ۶۶

پنج جمله بگوئید که هر یك دارای دو عدد اصلي باشد. چهار جمله بگوئید که هر یك دارای سه عدد ترتیبی باشد. سه جمله بگوئید که معدود عدد ترتیبی مقدم باشد. سه جمله بگوئید که معدود عدد ترتیبی مؤخر در آید.

جهان ویژه برخویشتن کرد راست

معدود اعداد ترتیبی گاهی بعدازعدددر آید و گاهی قبل از عدد : روزسوّم. سوّم روز ولی در این زمان بیشتر آنرا بعد از عدد در آورند .

تمرین ٦٧

نشیمن کرد شهبازی بسروی ❀ که صیدخود کندرعنا تذروی
قضا را در کمینش بود صیاد ❀ گذار باز دردام وی افتاد
چو برزد تاخلاصی یابداز بند ❀ براو پیچید از نورشتهٔ چند
برآن شد تا که بگشاید بمنقار ❀ که هم برگردنش پیچیدز ان تار
برآورد آهی از جان غم اندوز ❀ که چون من کیست در عالم سیه روز
پی صید آمدم با خاطری شاد ❀ شدم آخر اسیر دست صیاد
گر این فکرم بخاطر نقش میبست ❀ که صیاد دگر صیاد را هست
قدم ننهادمی هرگز در این باغ ❀ بیاد صید دل را کردمی داغ

حکایت فوق را نثر کنید ونتیجهٔ آنرا بیان نمائید.

اعداد کسری آنست که پارهٔ از عدد صحیح را بیان نماید : نیم ، نیمه ، سه یك ، چهار یك ، ده یك ، صد یك ، هزار یك ، سه از بیست وپنج شش ازصد و مانند آن .

در این زمان اعداد مزبور را این طریق اصطلاح کرده اند : یك دوم. سه چهارم . شش بیستم . هفت صدم و غیر آن .

اعداد توزیعی آنست که معدود را بمقدار متساوی تقسیم نماید : پنج پنج . ده ده . صد صد ، هزار هزار و مانند آن .

تمرین ٦٨

در کلمات ذیل اقسام عدد را تعیین نمائید .
صد . ده . هزارم . پنجاهم . سه یك . چهارمین . بیست نهم . نخست . پنجاهم . صدمین . چهارم . پنج پنج . سیزده . هفتاد و چهارم . ده ده . چهاریك .

فصل پنجم در افعال

فعل کلمه ایست که بربودن وشدن وکاری کردن دلالت کند: بودم ، شدم ، میروم ، می گویم .

اصل فعل مصدر است و مصدر کلمه ایست که از کسی یا چیزی صادر گردد :

زدن. بودن .

علامت مصدر (ن) است که قبل از آن همیشه

تمرین ۶۹

شخصی ببرادر خود رقعه مینویسد و از ننوشتن کاغذ شکایت مینماید و ضمناً سفارش میکند که از پدر و مادر ایشان کمال پرستاری و مواظبت را بنماید و اسباب آسایش آنها را کاملا فراهم کند و هیچ حرکتی کهموجب اندك رنجش ایشان باشد بجا نیاورد.

یکی از دوحرف (د) یا (ت) واقع میباشد:

دیدن ، شنیدن ، گفتن ، شکفتن .

بشرط آنکه: اگر حرف (ن) را بیندازند ماضی شود : گفتن ، خندیدن ، بستن ، که بعد ازحذف نون : گفت ، خندید ، بست. میشود بر خلاف : کردن، خویشتن که بعد از انداختن حرف نون دارای معنی ماضی نیست . چون از آخر مصدر نون را حذف کنند آنرا (مصدر مرخّم) نامند: باید رفت نشاید گفت . بعد از پنج فعل: شایستن. بایستن توانستن . خواستن . یارستن . غالباً مصدر را مرخّم آورند : شاید شنید . نباید نشست . نتوان رفت . خواهد آمد . نیارست خفت .

بعضی از مصدر ها چون مرخم شود اسم مصدر گردد:

گفت عالم بگوش جان بشنو
ور نماند بگفتنش کردار

مصدر اصلی - جعلی

مصدراصلی آنست که در اصل مصدر باشد:

بردن ، گفتن ، گرفتن .

مصدر اصلی [جعلی] آنست که در اصل مصدر نیست بلکه بآخر کلمهٔ فارسی یاعربي لفظ (یدن) در آورند و آنرا مصدر سازند :

فهمیدن ، طلبیدن ، بلعیدن ، آغازیدن ، تندیدن درنگیدن . که سه کلمهٔ اول عربی و سه کلمهٔ آخر فارسي است سعدی فرماید :

بتندید برمن که عقلت کجاست
چو دانی وپرسی سؤال خطاست

مصدر بسیط و مرکب

مصدر بسیط آنست که یك کلمه باشد :

بردن . افکندن . آویختن .

مصدرمرکب آنست که از دو کلمه یابیشتر آمیخته باشد: فروبردن. درآویختن.سخن گفتن

اسم مصدر

اسم مصدر آنست که حاصل معنی مصدررا بیان نماید وعلامت آن چهار است :

(۱) ش در آخر فعل امر: گردش ، دهش ، بخشش ، کوشش .

(۲) ه در آخر فعل امر : خنده ، گریه، ناله، بویه .

(٣) ار در آخر فعل ماضی: رفتار ، گفتار ، کردار ، کشتار .

(٤) ی: خستگی . تشنگی . مردی . خوبی .

یاءِ مزبور غالباً بآخر صفت در آید و آنرا اسم کند: بد . بدی . دانا . دانائی .

تمرین ٧٠

بنویسید:

مرد آنست که راستی پیشه سازد و از مکر و غدر و دروغ و تقلب پرهیز نماید . خردمند چون خواهد درکاری قدم گذارد نخست غایت حزم و احتیاط اندر آن بجای آرد آنگاه با عزمی ثابت و استوار شروع بکار کند چنانکه هیچ امری عنان عزیمتش را ازصوب مقصود منحرف ندارد و در فائز شدن بمراد خود از هیچ سختي پهلو تهی نکند و از هیچ خطر و حادثه نهراسد . کریم کسی است که با نوع خویش بطریق ایثار رود و خبر دیگرانرا بر خبر خود مقدم دارد . امل جز بسعی و عمل حاصل نگردد . خردمند خرده بین آنست که خودرا از هر عیبی مبرّا و منزّه دارد .

اشخاص

هر فعلی را سه شخص است: اول شخص (متکلم) دوم شخص (مخاطب) سوم شخص (غائب) و هریك ازاینها یامفردند یاجمع

پس هرفعلي داراي شش صیغه است:

رفتم (اول شخص مفرد) رفتیم (اول شخص جمع)
رفتی (دوم شخص مفرد) رفتید (دوم شخص جمع)
رفت (سوم شخص مفرد) رفتند (سوم شخص جمع)

ازمنه

زمان وقتی است که فعل درآن واقع شود وآن سه است: اکنون یا (حال) گذشته یا (ماضی) آینده یا (استقبال) .

ازبرای حال درزبان فارسی صیغهٔ مخصوصی نیست و حال درحقیقت همان مضارع باشد.

مضارع فعلی است که برزمان حال واستقبال دلالت کند وآن بردو قسم است: مضارع اخباری. مضارع التزامی.

مضارع اخباری آنست که کار را بطریق خبر و نقل بیان نماید:

میروم	میرویم
میروی	میروید
میرود	میروند

مضارع اخباری از فعل امر ساخته شود بدین طریق که دوم شخص فعل امر را گرفته (می) دراول وضمائر شخصی بآخر آن در آورند:

شو	می‌شوم	می شویم
	می‌شوی	می‌شوید
	می‌شود	می شوند

مضارع التزامی یا (تبعی) آنست که کار را بطریق شك ودودلی وخواهش و مانند آن برساند: شایدبروم. میخواهم بیایم. بگو برود.

بروم	برویم
بروی	بروید
برود	بروند

و ازاین جهت آنرا تبعی نامند که تابع وپیرو جمله یا کلمهٔ مقدم است وخود مستقل وکامل نیست: خوب است بروم. باید بیایم.

تمرین ۷۱

از مصادر ذیل یك مضارع اخباری و یك مضارع التزامی صرف کنید:

بستن. شکستن. یافتن. سوختن. آمیختن. شنیدن. گسستن. اندودن. بودن.

سعدی گوید :

بخوان تا بخواند دعائی برین
که رحمت رسد زآسمان بر زمین

مضارع التزامی نیز ازدوم شخص فعل امر مشتق گردد بافزون (ب) در اول وضمائر شخصی در آخر آن :

گو	بگویم	بگوئیم
	بگوئی	بگوئید
	بگوید	بگویند

تمرین ۷۳

در عبارات ذیل اقسام مضارع را معیّن کنید :

دوست آنست که با تو راست گوید نه آنکه دروغ ترا براست بردارد . میخواهم درس بخوانم . خردمند هرجا رود محترم باشد و بصدر نشیند . بد مگو تا بدت نگویند و نیکی کن تا نامت بنیکی برند .

تا توانی دلی بدست آور دل شکستن هنر نمیباشد

باید آنچه گوئی پسندیده گوئی وگرنه زبان از گفتار ناپسندیده فرو بندی .

فعل ماضی آنست که برزمان گذشته دلالت کند: رفتم ، زده بودم ، میآمد .

مشهور ماضی پنج است : ماضي مطلق ، ماضی استمراری ، ماضی نقلی ، ماضی بعید ، ماضی التزامی .

(۱) ماضی مطلق ماضی است که کاملاً گذشته باشد وزمان وقوع آن غالباً معلوم ومعیّن باشد: دیروز رفتم ، صبح بمدرسه آمدم ، امروز درسم را روان کردم :

گفتم	گفتیم
گفتی	گفتید
گفت	گفتند

ماضی مطلق را ازمصدر مرخّم سازند با افزون ضمائر شخصی بآخر آن :

رفت	رفتم	رفتیم
	رفتی	رفتید
	رفت	رفتند

(۲) ماضی استمراری آنست که دوام را برساند: میرفتم ، مینوشتم ، میآمدند .

ماضی استمراری بردو نوع است : کامل ناقص .

ماضی استمراری کامل آنست که هرشش صیغه از آن صرف شود :

تمرین ۷۳

از مصدرهای ذیل یك ماضی مطلق و یك ماضی استمراری کامل صرف کنید .

ایستادن . ربودن . گشودن . رسیدن . افکندن . تاختن . ریختن . گرفتن . سودن . اندودن . راندن . هشتن .

میرفتم	میرفتیم
میرفتی	میرفتید
میرفت	میرفتند

گاهی باول ماضی استمراری و مضارع بجای (می) (همی) درآورند : همیگفتم ، همیروم ، همی گفت ودر روضه ها میچمید

کز آن خار برمن چه گلهاد مید

همی بینی این پاك جان مرا

روان مراهم زبان مرا

ماضی استمراری ناقص آنست که هرشش صیغه ازآن صرف نشود یعني اوّل شخص جمع ودوّم شخص آن استعمال نشود :

مفرد	جمع
رفتمی	« (۱)
رفتئی	«
رفتی	رفتندی

چون باوّل ماضیِ مطلق (می) افزایند ماضی استمراری کامل حاصل شود و چون بآخر آن (ی) استمراری الحاق کنند ماضی استمراری ناقص گردد :

	مفرد		جمع	
رفت	میرفتم	رفتمی	میرفتیم	«
	میرفتی	رفتئی	میرفتید	«
	میرفت	رفتی	میرفتند	رفتندی

چون گاهی ماضی استمراری درموقع واقع شدن فعل ماضی دیگر ناقص وناتمام است

(۱) از ماضی استمراری ناقص اوّل شخص جمع و دوّم شخص جمع نیامده است ؛ رفتیمی رفتیدی

لهذا آن را (ماضیِ ناقص) نیز میگویند :

وقتی میرفتم علی را ملاقات کردم ، چون بمدرسه رسیدم شاگردان درس میخواندند .

(۳) ماضی نقلی درموقع حدوث دلالت کند بر ماضی که کاملا گذشته باشد : مشقم را نوشته‌ام ، کتاب را آورده‌ام . و درموقع ثبوت دلالت کند بر ماضی که کاملًا نگذشته باشد : یوسف ایستاده است ، علی نشسته است .

تمرین ۷۴

بجای نقطه ها ماضی استمراری ناقص بگذارید :

ایشان اگر عاقل . . . بکار ناپسند . . . پدری پسر خودرا پیوسته پند . . . و . . . ای فرزند مردم ایران اگر مانند نیاکان خود با همّت . . . بدین پستی . . . دو برادر یکي بسعی بازوان خود . . . و دیگری تنبلی . . . و پیوسته بفقر و نکبت . . . تو اگر خردمند . . . کارت بدینجا . . . کاشکی نصایح دانشمندان بگوش . . .

زده ام زده ایم

زدهٔ ای زده اید

زده است زده اند

چون گاهی زمان وقوع ماضی نقلی غیر معین است لهذا آنرا ماضی غیر معیّن نیز گفته اند: وقتی اورا دیده است، زمانی این سخن را شنیده ام، ندانم کجا دیده ام در کتاب. ماضي نقلی را از اسم

تمرین ۷۵

پنج ماضی نقلی بنویسید که بر حدوث دلالت کند.

پنج ماضی نقلی بنویسید که بر ثبوت دلالت کند.

پنج جمله بنویسید که هریك دارای یك ماضی نقلی باشد.

پنج جمله بنویسید که هریك دارای دوماضی نقلی باشد.

تمرین ۷۶

از مصادر ذیل ماضی مطلق بسازید:

بستن. انداختن. افکندن. نوشتن. گردیدن.

خفتن. کوفتن. انگیختن. انباشتن.

مفعول سازند بافزودن الفاظ: ام، ای، است، ایم، اید، اند. بآخر آن:

رفته:

رفته ام رفته ایم

رفته ای رفته اید

رفته است رفته اند

(٤) ماضی بعید آنست که زمان وقوع آن بر ماضی دیگر مقدّم باشد و از این جهت آنرا (ماضی مقدّم) نیز گویند: وقتی برادر تو آمد من رفته بودم، وقتی شما آمدید محمّد آمده بود:

گفته بودم گفته بودیم

گفته بودی گفته بودید

گفته بود گفته بودند

چون خواهیم ازفعلی ماضی بعید بنا کنیم اسم مفعول آنرا گرفته بعد از آن ماضی

مطلق فعل بودن در آوریم :

آمده		
	آمده‌بودم	آمده بودیم
	آمده‌بودی	آمده بودید
	آمده بود	آمده بودند

(۵) ماضی التزامی آنست که وقوع فعلی را درزمان گذشته بطریق شك وتردید بیان

تمرین ۷۷

دو برادر در یك دبستان درس میخوانند یکی ساعی ودیگری تنبل برادرساعی بواسطهٔ کوشش در تحصیل بمقام بلندمیرسد وبرادر تنبل رابواسطهٔ کاهلی بعد از چند سال اتلاف وقت از دبستان خارج میکنند.

حکایت فوق را بسط دهید ونتیجهٔ آنرا بیان کنید و مخصوصاً باید شش صیغهٔ ماضی نقلی را در آن درج نمائید.

نماید : شاید آمده باشد. باید رفته باشند. گمان میکنم شنیده باشید.

رفته باشم	رفته باشیم
رفته باشی	رفته باشید
رفته باشد	رفته باشند

چون از فعلی ماضی التزامی بنا کنند اسم مفعول آن را گرفته بعد از آن مضارع التزامی فعل بودن در آورند :

آموخته		
	آموخته باشم	آموخته باشیم
	آموخته باشی	آموخته باشید
	آموخته باشد	آموخته باشند

تمرین ۷۸

از مصادر ذیل ماضی بعید بنا کنید :

آوردن . ساختن . نشاندن . کاشتن . افراشتن . زدن . آسودن . آلودن . دمیدن .

مستقبل فعلی است که برزمان آینده دلالت کند: خواهم آمد. خواهم خواند:

خواهم رفت	خواهیم رفت
خواهی رفت	خواهید رفت
خواهد رفت	خواهند رفت

فعل مستقبل رابدین طریق سازند: مصدر مرخم فعل مقصود درا گرفته قبل از آن مضارع فعل خواستن در آورند:

زد	خواهم زد	خواهیم زد
	خواهی زد	خواهیدزد
	خواهدزد	خواهندزد

تمرین ۷۹

هریك از لغات ذیل را درعبارتی بگنجانید:

غوطه . رؤس . یأس . مغناطیس . دغل . دغدغه . نقیر . قطمیر . مبرّا . مجزّا . مهنّا . غذا . قضا .

وجوه افعال

افعال برشش وجه است: اخباري. شرطی امری. التزامی. وصفی. مصدری. وجه اخباری آنست که کار را بطریق قطع ویقین بیان نماید: میگویم. گفتم. خواهم گفت. وجه شرطی آنست که کاررا بطور شرط بیان نماید: اگربیائی. اگرآمدی. اگربردی

تمرین ۸۰

ازمصادر ذیل یك ماضی التزامی و یك مستقبل صرف کنید:

شکستن. گریستن. هشتن. آلودن. پیمودن. نهادن. سودن. توانستن. انباشتن. گذاشتن. پرداختن. ساختن. شنیدن. گزیدن. دمیدن. خریدن. ربودن.

در قدیم از برای وجه شرطی مضارع وماضی مخصوصی بوده است باین معنی که چون بآخر مضارع یاء شرطی اضافه میکردند مضارع شرطی حاصل میشد و چون بآخر ماضی اضافه میکردند ماضی شرطی میشد :

تمرین ۸۱

بنویسید : مردمان فطن از بیدار نمودن فتنه پرهیز واجب میدانند . آموزگار دانشمند ما شاگردان را اندرز میداد وبکسب دانش تحریض و ترغیب میکرد که فوز و نجاح دو جهان در آنست و جهل و نادانی و غباوت احراز سعادت و صلاح و فلاح‌را مانعی ظاهر است . مغبون و محروم کسی است که عمر را بغفلت بپایان رساند و جز تزویر وغدر و آزار و اذی و متابعت هوی و هوس وغیبت و بهتان و اکتساب رذائل ذخیرهٔ نیندوزد . بضاعت زندگانی را بثمن بخس فروخته و از تحصیل فضائل و مثوبات ممنوع و مهجور مانده .

(۱) اگر مملکت را زبان باشدی
از این دیو و دد در فغان باشدی

(۲) گر آنها که میگفتمی کردمی
نکو سیرت و پارسا بودمی

درخت اگر متحرّك شدی زجای بجای
نه جور ارّه کشیدی و نه جفای تبر

ولی در این زمان از برای وجه شرطی فعل مخصوصی نیست بلکه باوّل هر فعل که یکی از کلمات شرط در آورند وجه شرطی شود: اگر میرفتم ، اگر آمده بودی ، اگر گفته باشد.

تمرین ۸۲

از مصادر ذیل یك مضارع اخباری و یك ماضی اخباری بنویسید:

گسستن . خستن . نشستن . دیدن . پسندیدن . شکفتن . خفتن . سفتن .

دلامعاش چنان کن که گر بلغزد پای
فرشته ات بدو دست دعا نگهدارد
وفا و عهد نکو باشد ار بیاموزی
وگرنه هر که توبینی ستمگری داند

وجه امری آنست که کار را بطریق حکم بیان نماید : برو ، برود ، برویم ، بروند .

گـاهی بجهت استمرار و تأکید دراوّل فعل امر لفظ (می) افزایند: میرو ، میشنو .

کسبی میکن تا کاهل نشوی و روزی ازخدا میدان تاغافل نشوی .

تمرین ۸۳

از مصدر های ذیل یك مضـارع شرطی و یك ماضی شرطی بسـازید :

پروردن . نمودن . پیمودن . رسیدن . آلودن . پرداختن . شناختن .

تمرین ۸۴

روزی زسر سنگ عقابی بهوا خاست
بهر طلب طعمه پرو بال بیاراست
از راستی بال منی کرد و همی گفت
کامروز همه ملك جهان زیرپر ماست
بر اوج چو پرواز کنم از نظر تیز
بینم سرموئی هم اگر درته دریاست
گر برسر خاشاك یکی پشّه بجنبد
جنبیدن آن پشّه عیان درنظر ماست
ناگه ز کمینگـاه یکی سخت کمانی
تیری زقضا وقدر انداخت براوراست
بربال عقاب آمد آن تیر جگرسوز
از عالم علویش بسفلیش فرو کاست
اینش عجب آمد که ز چوبی وز آهن
این تندی و این تیزی وپرّش زکجا خاست
چون نیك نظر کرد پرخویش در آن دید
گفتا زکه نالیم که از ماست که برماست

حکایت فوق را نثر کنید و وجه اخباری و وجه شرطی آنرا بیان نمائید .

وجه التزامی یا (وابسته) (وتبعی) آنست
که کار را بطریق شك و تردید و دو دلی
و مانند آن بیان کنند: خوبست بروید، نباید
دروغ بگوید. وازاینجهت آنرا وابسته گوئیم
که بجمله یا کلمهٔ دیگر مربوط و وابسته است:

خواهی که خدای برتو بخشد
با خلق خدای کن نکوئی

وجه وصفی فعلی است که بصورت صفت

تمرین ۸۵

سه جمله بنویسید که دارای وجه امری باشد.
سه جمله بنویسید که دارای وجه التزامی باشد.
از مصادر ذیل یك امر و یك مضارع التزامی و
یك ماضی التزامی بنا کنید.
آمدن . برگشتن . بودن . خواندن . آزردن .
پروردن . نمودن .

گفته شود: یوسف برخاسته بمنزل رفت یعنی
یوسف برخاست و بمنزل رفت.
هرگاه دو فعل که در زمان یکی باشند
بعقب یکدیگر درآیند رواباشد فعل اوّل را
بصورت وجه وصفی درآورند و (واو) را
حذف نمایند: شاگردان وارد شدند و باطاق
درس رفتند. که جایز است واو را حذف
نموده گوئیم: شاگردان وارد شده باطاق درس

تمرین ۸۶

در عبارات ذیل فعل اول را بصورت وصفی درآورید:
علی آمد و کتاب را برداشت. حسن از مدرسه مراجعت
کرد و باطاق پدر خود رفت. ما دیروز بازار رفتیم
و مرگب خریدیم. شکارچی تفنگ برداشت و صبح
بشکار رفت. مرغ بر روي درخت نشست و خواندن
آغاز کرد. منوچهر نزد پدر رفت و باحترام و ادب
نشست. شاگرد برخاست و درسش را جواب داد.

رفتند (۱) وچون این عمل بجهت حذف واو است هرگاه واو را ذکر کنند جایز نیست وعبارت غلط باشد .

وجه مصدری آنست که بصورت اسم ودر معنی فعل باشد: دانا شدن توانا شدن است .

تمرین ۸۷

درعبارات ذیل وجوه افعال را معین کنید :

انوشیروان پادشاهي عادل و جهاندار بود . هرکه خواهد بمرتبهٔ بلند رسد باید در تحصیل علم وادب بکوشد . هرکه دروغ بگوید از شرافت و بزرگواری بی بهره باشد . ایران از ممالك بزرگ جهان بوده و خدمات بسیار بعالم تمدّن نموده . کورش اولین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی میباشد . هرکه بد کند بد بیند و آن درود که کارد . کسانیکه بندگان خدایرا بدست و زبان بیازارند چگونه توقّع رحمت ازخداوند دارند . هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت . علمی که با عمل و تقوی مقرون نباشد بیشتر سبب

(۱) این عمل غالباً در ماضی مطلق واقع شود .



خرابی و ویرانی باشد ❀ توعلم آموختی از حرص و اینك ترس کاندر شب . چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا ❀ آنکه باپدر ومادر خود بدی کند و حقّ فرزندی نگذارد از فرزندان خود همان بیند و بخاك مذلّت نشیند . با مردم بد اخلاق معاشرت‌مکنید که معاشرت مؤثّر خواهدبود و دیری نگذرد که‌شما نیز عادات پسندیده را از دست داده کسب صفات زشت وی‌را خواهید نمود ❀ منشین با بدان که صحبت بد ، گرچه پاکی ترا پلید کند ❀ آفتاب بدین بزرگی‌را ، لکّهٔ ابر ناپدید کند ❀ پدری پسر را اندرز داده میگفت ای فرزند عمرعزیز را قدر بدان وآنرا بیهوده مگذران که وقت چون بگذرد دیگر بدست نیاید . تقوی پیشه کن‌واز کارهاي ناپسند اندیشه نما . ازدروغ گفتن بپرهیز و با بیچارگان مستیز و مباویز . راهی رو که عقل آنرا امضا نماید و کاري کن که خداوندرا خشنود سازد . ما در این جهان برای نیکی کردن و معرفت آموختن و اعمال نیك اندوختن آمده ایم نه برای خوردن و خفتن و چون ستوران و ددان زندگانی کردن .

تمرین ۸۸

شاگردی بیکی ازدوستان خودکه درامتحان آخر سال شاگرد اوّل‌شده است کاغذ تبریك مینویسد

صورت تصریف فعل آموختن

(وجه اخباری)

مضارع		مستقبل	
میآموزم	میآموزیم	خواهم آموخت	خواهیم آموخت
میآموزی	میآموزید	خواهی آموخت	خواهید آموخت
میآموزد	میآموزند	خواهد آموخت	خواهند آموخت

ماضی استمراری		(وجه امری)	
میآموختم	میآموختیم	» »	بیاموزیم
میآموختی	میآموختید	بیاموز	بیاموزید
میآموخت	میآموختند	بیاموزد	بیاموزند

(وجه التزامی)

ماضی مطلق		مضارع	
آموختم	آموختیم	بیاموزم	بیاموزیم
آموختی	آموختید	بیاموزی	بیاموزید
آموخت	آموختند	بیاموزد	بیاموزند

ماضی نقلی		ماضی التزامی	
آموخته ام	آموخته ایم	آموخته باشم	آموخته باشیم
آموخته ای	آموخته اید	آموخته باشی	آموخته باشید
آموخته است	آموخته اند	آموخته باشد	آموخته باشند

ماضی بعید		(وجه وصفی)
آموخته بودم	آموخته بودیم	آموخته
آموخته بودی	آموخته بودید	(وجه مصدری)
آموخته بود	آموخته بودند	آموختن

افعال معین

فعل معین آنست که افعال دیگر بکمك و معاونت آن صرف شود و آن چهاراست:

است . بودن . خواستن . شدن .

ماضی نقلی بکمك فعل [است] صرف شود :

زده ام	زده ایم
زده ای	زده اید
زده است	زده اند (۱)

ماضی بعید و ماضی التزامی بکمك فعل بودن صرف شود:

(۱)	زده بودم	زده بودیم
	زده بودی	زده بودید
	زده بود	زده بودند

(۱) که در اصل . زده استم · زده استی · زده است . زده استیم · زده استید . زده استند · بوده و آنرا مخفّف کرده گویند زده ام · زده ای . زده ایم الی آخر .

(۲)
زده باشم | زده باشیم
زده باشی | زده باشید
زده باشد | زده باشند

مستقبل بکمك فعل خواستن صرف شود:

خواهم زد | خواهیم زد
خواهی زد | خواهید زد
خواهد زد | خواهند زد

افعال مجهول بکمك فعل شدن صرف شود:

زده شد . زده میشود . زده میشد . زده شده است زده خواهد شد و مانند اینها .

(صورت تصریف فعل معین خواستن)

وجه اخباری

مضارع
میخواهم | میخواهیم
میخواهی | میخواهید
میخواهد | میخواهند

ماضی استمراری
میخواستم | میخواستیم
میخواستی | میخواستید
میخواست | میخواستند

ماضی مطلق
خواستم | خواستیم
خواستی | خواستید
خواست | خواستند

ماضی نقلی
خواسته ام | خواسته ایم
خواستهٔ | خواسته اید
خواسته است | خواسته اند

ماضی بعید
خواسته بودم | خواسته بودیم
خواسته بودی | خواسته بودید
خواسته بود | خواسته بودند

مستقبل
خواهم خواست | خواهیم خواست
خواهی خواست | خواهید خواست
خواهد خواست | خواهند خواست

(وجه التزامی)

مضارع
بخواهم | بخواهیم
بخواهی | بخواهید
بخواهد | بخواهند

ماضی
خواسته باشم | خواسته باشیم
خواسته باشی | خواسته باشید
خواسته باشد | خواسته باشند

(وجه مصدری)

خواسته

(وجه وصفی)

خواستن

وجه امری

» » | بخواهیم
بخواه | بخواهید
بخواهد | بخواهند

باء زینت

در اول فعل امر و مضارع التزامی عموماً

لفظ (ب) درآورند: برو . بگو . بشنوید . که
بیاید . که بخوانند . دراول فعل ماضی مطلق
نیز گاهی افزوده گردد: برفت . بگفت . بخواند .
فعل امر ومضارع بودن را غالباً بدون باء
زینت ذکر کنند: باش . که باشند:

باش تا صبح دولتت بدمد
کاین هنوز از نتیجهٔ سحر است

حرف (ب) چون فقط بجهت زینت دراول
افعال درآید ودرمعنی آنها تغییر ندهد
لهذا آنرا باء زینت نامیده اند.

نون نفی

چون خواهند فعلی را منفی سازند باول آن
نون نفی افزایند: نیامد . ندیده بود . نشنیده بود .

در افعالی که از مصدر مرکب مشتقند علامت
نفی بجزء دوم افزوده گردد: برنخاست . در
نیامد . باز نیافت . گوش نداد .
در دوم شخص فعل امر بجای نون نفی میم
درآورند: مرو . مزنید . مگو . مبرید . درسوم
شخص نیز درموقع دعا افزوده گردد: مبیناد .
مرساد . مریزاد . مباد .
در این زمان در محاورات رعایت این قانون را

تمرین ۸۹

باول افعال ذیل باء زینت درآورید:
افکند . انداخت . اندوخت . افتد . اندازد . انجامید .
ارزید . آموخت . آلاید . آسود .

تمرین ۹۰

باول افعال فوق نون نفی افزائید .

ننمایند . امر منفی را عموماً (نهی) گویند.

آنجا که بعد از باء زینت یا نون نفی یا میم

همزه باشد بدل بیاء شود: بیامد · بیفکند ·

بینداخت · نیندوخت · میاسا · میارا ·

پس اگر کلمات: بیرزد · بینجامد · بیندوزد . را

چنین نویسند: بیارزد · بیانجامد · بیاندوزد ·

غلط باشد .

در جائیکه باءِ زینت با نون نفي جمع شود

باید باء را بر نون مقدّم ذکر نمود: بنگویم ·

بنروم ·

غم مخور ای دوست کاین جهان بنماند

آنچه تو می بینی آنچنان بنماند

صورت تصریف فعل منفی بردن

وجه اخباری

مضارع

مفرد	جمع
نمیبرم	نمیبریم
نمیبری	نمیبرید
نمیبرد	نمیبرند

ماضی استمراری

مفرد	جمع
نمیبردم	نمیبردیم
نمیبردی	نمیبردید
نمیبرد	نمیبردند

ماضی مطلق

مفرد	جمع
نبردم	نبردیم
نبردی	نبردید
نبرد	نبردند

ماضی نقلی

مفرد	جمع
نبرده ام	نبرده ایم
نبردهٔ	نبرده اید
نبرده است	نبرده اند

ماضی بعید

مفرد	جمع
نبرده بودم	نبرده بودیم
نبرده بودی	نبرده بودید
نبرده بود	نبرده بودند

مستقبل

مفرد	جمع
نخواهم برد	نخواهیم برد
نخواهی برد	نخواهید برد
نخواهد برد	نخواهند برد

(وجه امری)

مفرد	جمع
D	نبریم
مبر	مبرید
نبرد	نبرند

(وجه التزامی)

مضارع

مفرد	جمع
نبرم	نبریم
نبری	نبرید
نبرد	نبرند

ماضی		
نبرده باشم	نبرده باشیم	**(وجه وصفی)** نابرده ـ نبرده
نبرده باشی	نبرده باشید	**(وجه مصدری)**
نبرده باشد	نبرده باشند	نبردن ـ نابردن

لازم و متعدّی

فعل لازم آنست که بفاعل تنها تمام شود و مفعول صریح نداشته باشد: محمّد نشست. حسین برخاست.

فعل متعدّی آنست که بفاعل تنها تمام نشود و محتاج بمفعول صریح باشد:

حسین کتاب را آورد. نوکر چراغ را خاموش کرد. یوسف قلم را برداشت.

هرگاه فعل لازمی را متعدّی سازند بآخر دوّم شخص فعل امر آن الفاظ: [اندن]

یا [آنیدن] درآورند: نشستن. نشاندن. خفتن خوابیدن. گریستن. گریاندن. دویدن. دوانیدن

بسیاری از افعال فارسی لازم و متعدّی هر دو

تمرین ۹۱

در افعال ذیل لازم و متعدی را بیان کنید:

برد. گرفت. سوخت. نشست. خندید. آسود. برداشت. افکند. گریست. نوشت. خست. برجست. آکند. گردید. درید. کوشید. گریخت. اندوخت. افزود.

تمرین ۹۲

نصف افعال ذیل را با (اندن) و نیم دیگر را با (آنیدن) متعدّی نمائید:

خفتن. برگشتن. جوشیدن. جستن. رسیدن. پریدن. دویدن. گندیدن. چکیدن. مردن. رمیدن. خزیدن. لرزیدن. غلطیدن. خندیدن. رنجیدن

استعمال شوند : چوب را شکستم . چوب شکست
نخ را گسیختم . نخ گسیخت . آب را ریختم .
آب ریخت .

معلوم و مجهول

فعل معلوم آنست که بفاعل نسبت داده شود:
علی زد . منوچهر دید .
فعل مجهول آنست که بمفعول نسبت داده شود
چون خواهند فعل معلومی را مجهول سازند
بعد از اسم مفعول آن از فعل شدن هر فعلی
که مقصود داست درآورند : برد . برده شد .

تمرین ۹۳

افعال ذیل را مجهول کنید :
برد . گرفت . میبیند . میخواهد . شکسته بود .
آویخته است . آمیخت . شکسته باشد . بیاور . بکش .
آویخته است . آمیخت . شکسته باشد . بیاور . بکش .

شکست : شکسته شد . گرفته است : گرفته شده
است . خوانده بود : خوانده شده بود . میگیرد :
گرفته میشود . خواهد آورد : آورده خواهد شد.

(صورت تصریف فعل مجهول کشتن)

(وجه اخباری)

کشته میشوم	کشته میشویم
کشته میشوی	کشته میشوید
کشته میشود	کشته میشوند

ماضی مطلق

کشته شدم	کشته شدیم
کشته شدی	کشته شدید
کشته شد	کشته شدند

ماضی نقلی

کشته شده ام	کشته شده ایم
کشته شدهٔ	کشته شده اید
کشته شده است	کشته شده اند

ماضی استمراری

کشته میشدم	کشته میشدیم
کشته میشدی	کشته میشدید
کشته میشد	کشته میشدند

ماضی بعید

کشته شده بودم	کشته شده بودیم
کشته شده بودی	کشته شده بودید
کشته شده بود	کشته شده بودند

تمرین ۹۴

شخصی یکی از دوستان خود که عمارت جدیدی
ابتیاع نموده کاغذ تبریك مینویسد .

مستقبل

کشته خواهم شد	کشته خواهیم شد
کشته خواهی شد	کشته خواهید شد
کشته خواهد شد	کشته خواهند شد

(وجه امری)

	کشته شویم
کشته شو	کشته شوید
کشته شود	کشته شوند

(وجه التزامی)

مضارع

کشته بشوم	کشته بشویم
کشته بشوی	کشته بشوید
کشته بشود	کشته بشوند

ماضی

کشته شده باشم	کشته شده باشیم
کشته شده باشی	کشته شده باشید
کشته شده باشد	کشته شده باشند

(وجه وصفی)

کشته شده

(وجه مصدری)

کشته شدن

تمرین ۹۵

چهار جمله بنویسید که هر یك یکفعل لازم داشته باشد.

چهار جمله بنویسید که هر یك دوفعل متعدّی داشته باشد.

چهار جمله بنویسید که هر یك یکفعل معلوم داشته باشد.

چهار جمله بنویسید که هر یك دارای یك فعل مجهول باشد.

(مطابقهٔ فعل بافاعل)

چون فاعل ذیروح باشد فعل با آن در افراد و جمع مطابقه کند: این مرد کار میکند. این مردان کار میکنند. شاگرد درس میخواند. شاگردان درس میخوانند. بلبل میخواند. بلبلان میخوانند.

و هر گاه غیر ذیروح باشد مطابقه وعدم مطابقه هر دو روا باشد: گلها شکفت. گلها شکفتند. قلمها شکست. قلمها شکستند. ولی عدم مطابقه بیشتر مطلوب و مستحسن باشد:

تمرین ۹۶

شخصی ببرادر بزرگ خود کاغذ نوشته تقاضا میکند درحقّ دو پسرش که بمدرسه می روند مواظبت کند ودرامور تحصیل ایشان مراقبت نماید.

روز ها شب شد وشبها روز گردید ولـی ما از خواب غفلت بیدار نشدیم . برگها زرد شد. آبها درنهرها جاری گردید . چشمه ها بخشکید .

(فعل تام و با قاعده وبی قاعده)

فعل تام فعلی را گویند که درفعل امر آن بهیچوجه تغییری حاصل نشود : خوردن . بخور . کندن . بکن .

فعل باقاعده یا (قیاسی) آنست که تغییر فعل امر آن

تمرین ۹۷

بجای نقطه ها افعال مناسب بگذارید با رعایت قانون مطابقه و عدم مطابقهٔ فعل با فاعل .

این کتابها خوب . . . پدران بفرزندان . . . مرغان در فصل بهار . . . علفها سبز . . . ورقهاي این کتاب پاره . . . گوزنان در صحراها . . . محمّد وعلی بمدرسه . . . معلّمین ازمن خشنود . . . درختها سبز وخرّم . . . شکار چیان بشکار . . . اینها حرفهائی . . . که دوستان را . . . شکوفه ها بر سر درختان . . .

در تحت قاعده باشد :

سوختن بسوز

ریختن بریز

گریستن بگریز

فعل بیقاعده یا (سماعی) آنست که تغییر فعل امر آن در تحت قاعده نباشد :

فروختن بفروش

شناختن بشناس

گسیختن بگسل

تجزیه و ترکیب

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر
کای نورچشم من بجزاز کشته ندروی

دهقان : اسم عام و مفرد . ذات . مسندالیه .

سالخورده : صفت مرکّب . مطلق .

چه : قید مقدار از برای (خوش) .

خوش : قید وصف از برای فعل (گفت) .

گفت : فعل ماضی مطلق . سوّم شخص مفرد.
متعدّی . وجه اخباری .

با : حرف اضافه (گفت) را بپسر نسبت میدهد.

پسر : اسم عام . مفرد . ذات . مفعول بواسطه
ازبرای (گفت) .

که : حرف ربط جملهٔ مابعد خود را بما قبل
ربط میدهد .

تمرین ۹۸

عبارات ذیل را تجزیه و ترکیب کنید:

داریوش اوّل پادشاه بزرگی بود . مملکت ایران‌را
فوق العاده ترقّی داد . بسیاری از ممالك جهان را
تصرّف نمود . ایران وقتی باوج ترقی وعظمت خواهد
رسید که فرزندانش دانا و با تقوی باشند .

آنچه ندارد عوض ای هوشیار
عمر عزیز است غنیمت شمار

گند است دروغ از آن حذر کن
تا پاك شود دهانت از گند

ای: از اصوات ندا .

نور : اسم عام . مفرد . معنی . منادی . مضاف.

چشم : اسم عام . مفرد . ذات . مضاف الیه .

من : ضمیر شخصی . اول شخص مفرد .

بجز از : حرف اضافهٔ مرکب فعل (ندروی) را
بکشته نسبت میدهد .

کشته : صفت مفعولی . جانشین اسم . مفعول
بیواسطه ازبرای (ندروی) .

ندروی : مضارع . دوم شخص مفرد . متعدّی .
وجه اخباری . ضمیر (ی) مسند الیه.

تمرین ۹۹

مدیر مدرسه بپدر یکی ازشاگردان کاغذی نوشته
از عدم جد و جهد و مواظبت پسرش درتحصیل
شکایت میکند .

جمله

بیان حکم ومقصود را در باب شخصی یا چیزی جمله گویند مثلاً اگر بگوئیم: علی داناست. حکم میکنیم بدانا بودن علی.

اجزاءِ اصلی جمله که بدون آن جمله حاصل نشود سه است: مسندٌالیه · مسند · رابطه ·

مسند الیه

مسندٌالیه یا(موضوع) کلمه ایست که صفت یا

تمرین ۱۰۰

درجمله‌های ذیل اجزاء جمله را معیّن کنید:

بدین‌طریق: رضامسندالیه. راستگو مسند. است. رابطه

رضاراستگواست. مرتضی پرهیزکار است. چمن خرم است یوسف تنبل بود. ترقی در علم و عمل است. دانش گنج بزرگی است. نجات در راستی است. محمد ساعی و خردمند است.

عملی را بآن نسبت دهند یاسلب نمایند:

محمدعاقل است· یوسف مینویسد· علی خردمند نیست· مصطفی کار نمیکند·

مسندٌالیه گاهی اسم است: جمشیدبرخاست و گاهی کلماتی که جانشین و در حکم اسم است اومیآید. مادرس میخوانیم· که آمد. چه صدا کرد.

مسندالیه گاهی یکی است و گاهی متعدد:

(۱) باغ با صفا است· بلبل میخواند· مرتضی بمدرسه رفت·

(۲) محمّد و علی بمدرسه میروند· دروغ و تملّق

تمرین ۱۰۱

در عبارات ذیل مسند الیه را معیّن کنید: پدر مارا نصیحت کرد. اردشیر ساسانی اردوان اشکانی را مغلوب کرد. درخت شکست. آهو میدود. ایران میهن عزیز ماست. ما آنرا دوست داریم و بجان و دل میپرستیم. هر که بد کند بد بیند. عاقل مردم آزار نیست. یار بد از مار بد بدتر است.

بزرگترین عیب است . سعدی گوید :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند
تاتو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

مسندُ الیه گاهی دارای متمّم است: برادر شما ساعی است . پدر مهربان است .

مسند

مسند یا (محمول) کلمه ایست که بمسندالیه نسبت داده شود یا از آن سلب شود :
معلّم درس میدهد. شاگرد گوش میدهد. یوسف نمیآید . منوچهر درس نمیخواند .

مسند گاهی صفت است: دانا بهر کاری تواناست. صحرا خرم و با صفاست . خود پرست خدا پرست نیست .

و گاهی فعل : داراکار میکند . صیّاد بشکار میرود . عاقل همیشه راست میگوید . خداوند

میداند و میتواند .

هرگاه مسند اسم یا یکی از کنایات باشد درحکم صفت باشد : دانش گنج است . علی مرد است . راه راست این است .

مسند گاهی یکی است : احمد می نویسد .
و گاهی متعدّد: انوشیروان جهانگیر و جهاندار بود .

مسند گاهی دارای متمم باشد : کورش پادشاه ایران بود . دروغگوئی کار مردم جاهل است .

رابطه

رابطه کلمه ایست که مسندرا بمسندالیه ربط دهد : مسعود معقول است. مسعود مسند الیه معقول مسند . است رابطه . شاه عباس

پادشاه بزرگ بود. شاه عباس مسندالیه. پادشاه مسند. بود رابطه .

درجائیکه مسند فعلی باشد که عمل را برساند مسند ورابطه همان فعل باشد : مرغ پرید.

تمرین ۱۰۲

در عبارات ذیل مسند و رابطه را معیّن نمائید :

بهرام از مدرسه برگشت . هوا روشن و صاف است . کردار نیك به از گفتار نیك است . عالم بی علم زنبور بی عسل است . رستگاری در درستکاري است . ایرانیان قدیم درراستگوئی معروف جهان بودند . مردم بی‌تقوی خوار و زبون خواهند شد . ثروت از زحمت بدست آید . خدمت خلق عبادت است . آزار مردمان موجب خسران است . گنج بی رنج میسّر نشود . مرد با شرافت بکار زشت نپردازد . سعادت در حق پرستی است . نوع پرست بیگانه پرست نیست . ایرانی‌حقیقی برای ویرانی خاك‌خود نمیکوشد . راستگو ودرست‌کردار است و نیکمرد و پرهیزکار . اهل میهن را دوست دارد برای میهن جان فدا کند . زندگی را برای خدمت‌بآب و خاك خود خواهد . مملکت با کفر بپاید ولی با ظلم و جور نماند .

برف بارید . چوب شکست .

هرگاه بخواهیم معیّن کنیم یك عبارت را یك حکایت دارای چند جمله است عدهٔ افعال آنرا تعیین مینمائیم مثلًا دراین عبارت:

امروزبازاررفتم، کتاب خریدم، بمنزل مراجعت کردم . سه جمله است برای اینکه دارای سه فعل : رفتم ، خریدم ، مراجعت کردم . میباشد

و دراین بیت :

پی مصلت مجلس آراستند

نشستند و گفتند و برخاستند

چهار جمله است برای اینکه دارای چهار فعل : آراستند . نشستند . گفتند . برخاستند . میباشد .

ترکیب و نظم جمله

اجزاءِ جمله بطریق عموم و اغلب موافق ترتیب ذیل گفته شود :

(۱) مسندُالیه (۲) مفعول بیواسطه (۳) مفعول باواسطه (٤) قیود یاصفت [1] و فعل بعد از همهٔ اجزاء جمله ذکر گردد :

منوچهر کتاب را از روی میز زود برداشت ·

انوشیروان عادل مردم را از عدالت خودمرفّه وخشنود نمود ·

چون اجزاء جمله درمحل خود واقع شوند وبریکدیگرمقدّم ومؤخّر نگردند آنراجملهٔ (مستقیم) گوئیم والا آن را جملهٔ (مقلوب)

---

(۱) ظرف زمان ممکن است گاهی قبل از مسند الیه و گاهی بعدازآن درآید . دیروزرضابمدرسه‌آمد · محمدخان هنوزازبازارمراجعت نکرده‌است· درباب تقدیم وتأخیراجزاء جمله‌قواعدیگرنیزمیباشدکه‌ذکرآن دراینکتاب‌موجب اطناب‌ست

یا غیر مستقیم نامیم: میچکد شیر هنوز ازلب همچون شکرش که دراصل اینطور باشد :

هنوز شیر از لب همچون شکرش میچکد.

سعدی فرماید :

شنیدم که وقتی سحرگاه عید

زگرمابه آمد برون با یزید

یکی طشت خاکسترش بیخبر

فرو ریختند از سرائی بسر

دربیت‌دوم قلب است‌واگرآنراجملهٔ‌مستقیم کنیم این طریق شود: یکی طشت خاکستر ازسرائی بسرش بیخبر فرو ریختند ·

اقسام جمله

جمله برسه قسم است : کامل. ناقص. مکمّل.

جملهٔ کامل آنستکه معنی آن کامل وتمام باشد:

دانابهر دشواری توانا است . شرافت در خدمت
بمیهن است . دروغ شرافت و آبروی مرد ببرد

بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر
بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را

جملهٔ ناقص یا (اصلی) آنست که معنی آن
بجملهٔ دیگر تمام شود که آنرا جملهٔ مکمّل یا
(تبعی) نامند .

تمرین ۱۰۳

جمله های مقلوب ذیل را مستقیم کنید :
برداشت محمّد کتاب‌را از کتابخانه . برید باغبان باارّه
شاخهای درخت را . حسنخان گرفت کتابرا از دست
من . هر گز نخورد آب زمینی که بلند است . برادر
شما آمد دیروز بمنزل برادر من . مجو درستی عهد
از جهان سست نهاد . میزنم هر نفس از دست فراقت
فریاد . آه اگر نالهٔ زارم نرساند بتو باد . ترك دنیا و
شهوت‌استو هوس . پارسائی نه ترك جامه‌وبس . مده
دل بغم تا نکاهد روان . بشادی همیدار تن‌را جوان .

بمنوچهرخان گفتم درسش را روان کنند . ما
میخواهیم برای سعادت میهن خود بکوشیم .

برومند بادآن همایون درخت
که در سایهٔ آن توان برد رخت

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز
خراب می نکند بارگاه کسری را

تمرین ۱۰۴

در عبارات ذیل اقسام جمله را معیّن کنید :
برادر که دربند خویش است نه برادر و نه خویش است
عالم ناپرهیزکار کوری است مشعله دار . مال را هر
کسی‌بدست‌آرد . رنجش اندرنگاهداشتن‌است . بدمکن که
بد بینی . هرچه‌بدیگران گوئی ازایشان‌همان‌شنوی . گند
است دروغ از آن حذرکن . تا پاك شود دهانت از گند
خویشتن‌را باخلاق نیکو آراسته دارید که هیچ زیوری به
از آن نباشد . خردمند با هنر هرجا که رود بهنر خود
زندگانی کند . آنچه بخود نمی پسندی چرا در حق
دیگران روا میداری . زبان را بزشتگوئی عادت مده .
سك حق شناس به از مردم ناسپاس . سك بر آن
آدمی شرف دارد . که دل مردمان بیازارد . بیا تا
جهان را ببد نسپریم . بکوشش همه دست نیکی بریم .

تمرین ۱۰۵

بنویسید :

تا درختی را غرس نکنید درختی را میندازید . درمعاش شیوهٔ اقتصاد مجری دارید و از اسراف وتبذیر احتراز واجب شمارید . اگر خواهید از نعمتهای دنیا متمتع و محظوظ گردید ازطریق عقل و راه صواب و سداد منحرف مشوید . مرد با عزم هنگام نوائب در پناه منیع عزم و حصن حصین استقامت و ثبات رود و هیچگاه یأس بر خود مستولی و مسلط نسازد . مملکت از عدالت معمور گردد و عمارت از نتیجهٔ عمل و جهد حراث و اهل حرف و صنایع حاصل شود . کسانی که حل و عقد امور جمهورو رتق و فتق کارهای مهم بدیشان مفوّض است باید حارس رعایا باشند نه آنکه براي جوی سیم دست تطاول بمال هر فقیر و یتیم دراز کنند . مردم ناپرهیزکار از حوزهٔ انساني خارجندودر زمرهٔ بهائم معدود . ابلهی را دیدم سمین که خلعتی ثمین در برداشت کسی پرسید چگونه بینی این دیبای مُعْلَم‌را بر این حیوان لایعلم گفتم خطی زشت است که بآب زر نوشته است . کسی که نقض قول و نکث عهد کند در میان مردم اعتبارش سلب شود و باو اعتماد نکنند . هرچه گوئی سنجیده و نغز گوي .

نصیب ماست بهشت ای خدا شناس برو
که مستحقّ کرامت گناه کارانند

نصیب : اسم عام . مفرد . مسند مقدّم . مضاف .

ما : ضمیر شخصی . اول شخص جمع . مضافٌ الیه .

است : مضارع . سوم شخص مفرد . وجه اخباری . رابطه .

بهشت : اسم عام . مفرد . ذات . مسندٌ الیه مؤخر . (جملهٔ مقلوب) .

ای : از اصوات ندا .

خدا شناس : صفت فاعلی . مرکّب . جانشین اسم . منادی .

برو : دویم شخص مفرد . لازم . وجه امری . مسند و مسند الیه .

که : حرف ربط ، جمله مابعد را بماقبل مربوط می سازد .

مستحق : صفت مطلق . مسند مقدم . مضاف .

کرامت : اسم عام . مفرد . معنی . مضاف الیه .

گناهکاران: صیغهٔ مبالغه . جانشین اسم . مسند الیه مؤخر .

ند : مخفف هستند ، مضارع ، سوم شخص جمع. وجه اخباری ، رابطه، (جملهٔ مقلوب) .

حکایت

بیگنهی نزد شهی محتشم
گشت بقتل چو خودی متّهم
گفت که تا پرده زکارش کشند
برسر بازار بدارش کشند
چون سخن از دارورسن شاه گفت
مرد توکّلت علی الله گفت
با لب خندان چو گل نوبهار
گشت روان رقص کنان سوی دار

گفت در آن ره زرفیقان کسی
کای شده بازیچهٔ طفلان بسی
دار نگر خندهٔ بسیار چیست
یار کدامست و وفادار کیست
چرخ که رسم ستم ازسر گرفت
خواهدت از خاك چنین برگرفت
گفت که ای غافل از انجام کار
محنت دنیا نبود پایدار
در دهد از جام فنا ساقیم
یك نفس از عمر بود باقیم
این نفسی را که نیابم دگر
حیف بود گر بغم آرم بسر

تمرین ۱۰۶

حکایت فوق را نثر کنید و آنرا بسط دهید .

تمرین ۱۰۷

معین کنید دارای چند جمله است و اقسام جمله ها را بیان کنید .

تمرین ۱۰۸

جمله های آنرا تجزیه و ترکیب کنید .

فصل ششم قیود

قیود کلماتی هستند که بفعل وصفت یا قید دیگر افزوده گردند تادرمعنی آنها تصرّف کنند و آنرا مقیّد سازند :

تمرین ۱۰۹

اقسام قیود را معیّن کنید :

علی پیوسته درس میخواند ، همیشه زود بمدرسه حاضر میشود . بسیار ساعي و با ادب است . هرگز سخن بیهوده و هرزه نمیگوید . بیشتر کار میکند وکمتر حرف میزند . باهمدرسان بسیار مهربان است دروسش را خوب روان میکند . همواره در ترقی خود میکوشد . مانند بعضی از شاگردان مشقش را بد نمی نویسد . البتّه بعدها خیلی ترقی خواهدکرد. برادر من عاقلانه رفتار میکند . مطلقا دروغ نمیگوید اصلا کسی را اذیت نمیکند . هیچ حرف بد و زشت از دهانش بیرون نمیآید و هر که انسان است لابد باید چنین رفتار کند . چنان پهن خوان کرم گسترد که سیمرغ در قاف روزی خورد . شما کی آنجا رفته بودید . مرتضي خیلی نزدیك رفت . رضا دیر از مدرسه برگشت . بی گفتگو امروز کار خود را تمام خواهیم کرد . دمادم بشویند چون گربه روی ، طمع کرده در صید موشان کوی .

(۱) محمّد خوب مینویسد . رضاخان زودآمد .
(۲) هواخیلی گرم است ، علی بسیار ساعی است
(۳) او خیلی زود مراجعت کرد . هوشنگ مشقش را خوب نوشت .

قیود مشهور از این قرار است .

(۱) **قیود زمان** : همیشه . پیوسته . گاهی . ناگاه . شبانه . اکنون . همواره .

(۲) **قیود مکان** : اینجا . آنجا . بالا . پائین . پیش . جلو . راست . چپ . نزدیك .

(۳) **قیود مقدار** : بسیار . کم . بیش . بیشتر . اندك . یکسر . پاك . سراپا . سراسر .

(۴) **قیود تأکید وایجاب** : البتّه . هرآینه . بی گفتگو . ناچار . بیگمان . بی شك . لابد . لاجرم

(۵) **قیود نفی** : هرگز . هیچ . بهیچوجه . بهیچ رو . بهیچ سان . اصلاً . مطلقا .

(۶) قیود ترتیب : نخست . پس . آنگاه .
پیاپی . دمادم .

(۷) قیود وصف و کیفیّت :عاقلانه.دلیرانه
شتابان . خندان . خوب . بد .

چون بآخر صفت (انه) افزایند غالباً قید
وصف استعمال شود: مردانه جنگید . عاقلانه
رفتار کرد .

قید اگر شك را برساند آنرا قید شك و
اگر سئوال رابرساند قید استفهام واگر
استثنا را برساند قید استثنا نامند :

تمرین ۱۱۰

شاگردی بمدیر مدرسه کاغذ نوشته اظهار تأسّف
میکند که بواسطهٔ مسافرت ضروری سه ماه از حضور
در مدرسه محروم است و ضمناً اطمینان میدهد که
پس از مراجعت دروس عقب مانده را جبران نماید

گویا نیامده باشد. مگرشما در راه ترقی میهن
خویش سعی نمیکنید.
هیچت ازما یاد میآید . جزشما همه حاضرشدند

فصل هفتم حروف اضافه

حروف اضافه کلماتی هستند که دوکلمه را
بیکدیگر نسبت دهند ویکی را برای دیگری
متمم قرار دهند : علی از بازار بر گشت .

حرف اضافهٔ (از) بر گشت را ببازار نسبت
میدهد و بازار را برای بر گشت متمم قرار میدهد:
سهراب بمدرسه میرود . حرف اضافهٔ [ب]
میرود را بمدرسه نسبت میدهد و مدرسه را
برای میرود متمم قرار میدهد .

حروف اضافهٔ عمده از این قرار است :
از . با . بر . برای . در . اندر . تا . بهر . پی . زی

فرا · بر · میان · پیش · زیر . جلو . روی ·
و مانند اینها ·

کلمات: ازبهر .ازبرای· ازپی · درباب·دربارهٔ

تمرین ۱۱۱

عبارات ذیل را بنویسید و حروف اضافه را معیّن کنید ·

مرد خردمند با بیخرد عناد و ستیزه نکند . هرگز براه خطا نرود . از کار نکوهیده دوری کند . برای تحصیل شرافت بکوشد . در پی اضرار و آزار مردم نباشد . هرچه کند از روی بصیرت کند . دربارهٔ مردم بجز نیکی نخواهد . در میان صواب و خطا فرق تواند . در نزد بزرگان ودانایان باادب سخن گوید. زی مرد حکیم به از پند و حکمت چیزی نباشد . خویشتن را بهر حطام دنیا درپیش هرلئیم خوار مکنید . چاه فرا راه مردم حفر مکنید . بحدس و ظن درباب اشخاص سخن مگوئید . از گفتن سخنان مغلق و مبهم برای عوام و کهتران و خردان اجتناب نمائید. آنکه از خود مآثر مرضی و آثار پسندیده و نیکو باقی گذارد . نامش جاوید عنوان صحایف ایام خواهد بود و هرگز مدروس و محو نخواهد گردید ·

درپیش · دربر و مانند اینها ازحرف اضافهٔ مرکب باشند . این لباس را ازبهر توخریدم. ساعت را از برای او آوردم ·

(پیش · زیر . جلو · نزد · رو)

کلمات . پیش . زیر . جلو . نزد . رو · و مانند اینها کلماتیکه برظرفیّت دلالت میکنند چون بامتمم ذکر شوند جزءِ حروف اضافه باشند وگرنه جزءِ قیود یا صفت: (۱) من پیش پدرم نشستم . (۲) شماپیش این رفتار را کردید · (۳) روز پیش من آنجا بودم ·

تمرین ۱۱۲

ادارهٔ مدرسه بپدر شاگردی مراسلهٔ نوشته ازکاهلی و عدم مواظبت پسرش شکایت می‌کند و ضمناً اشعار میدارد که درصورت مداومت این کار اورا ازمدرسه خارج خواهند کرد

فصل هشتم حروف ربط

حروف ربط کلماتی هستند که دو کلمه یا دو عبارت را بیکدیگر ربط دهند: علی و محمد آمدند. ستم مکنید که عاقبت ستم جز مذلت نخواهد بود. من میروم اگر شما بیائید.

حروف ربط مفرد از این قرار است: که. یا

تمرین ۱۱۳

حروف ربط را معیّن کنید:

وام اگرچه اندك باشد آنرا بسیار دان. اگرخواهید سالم باشید پرخوری مکنید. تخمی کارید که حاصل نیکو از آن بردارید. بکار تن در دهید یا زیر بار خواری روید. نه در زندگانی اسراف کنید و نه لآمت و بخل پیشه سازید بلکه باید طریق اقتصاد و میانه روی را از دست ندهید. چو باز باش که صیدی کنی و لقمه دهی. طفیل خواره مشو چون کلاغ بی پر و بال. تا کار نکنی بجائی نرسی. کاری که بنرمی و صلح بر آید در آن درشتی و خصومت نشاید. شما در این کار اگرچه سستی کردید لیکن ما بسعی و ثبات آنرا انجام دادیم. کارها نیکو شود امّا بصبر. صبر تلخ است ولی میوهٔ شیرین دارد.

نه. مگر. اگر. چون. چه. تا. شاید. پس.

حروف ربط مرکّب: چندانکه. همینکه. همانکه. هرچند. اگرچه. هرگاه. تا اینکه. و مانند اینها.

حرف تا

تا گاهی از حروف ربط است و گاه از حروف اضافه.

تمرین ۱۱۴

بنویسید:

نعمت و ثروت وقتی مهنّا و گوارا بود که بیچارگان و نیازمندان از آن تمتّعی برگیرند و نصیبی برند. توانگر حقیقی آنست که بهرهٔ بسیار از دانش بیندوزد و از ریاض معرفت ازهار و اثمار فراوان چیند. ایام گرانبهارا به تتبّع و تحقیق مصروف دارد. کسیکه بی تأمّل بکاری پردازد بمؤنت غرامت مأخوذ گردد. گفتار ناصحان وقتی در معرض قبول آید و مؤثر شود که خود کردار مطابق گفتار سازند.

تاوقتی بامتمم گفته شود حرف اضافه است ودراین صورت بمعنی انتها باشد: امروز تا منزل شما پیاده رفتم. ازصبح تاشام درس میخواند.

تاوقتی حرف ربط باشد ازبرای آن چند معنی است:

(۱) ابتدا است ودراین صورت بمعنی همینکه باشد: تاشما آمدید من باطاق درس رفتم.

✤ تمرین ۱۱۵ ✤

در عبارات ذیل اقسام تا را معین نمائید:

تا سهراب مراجعت کند من درسم را حاضر خواهم کرد. تا کار نکنی سود نبری. بکوشید تا جامهٔ نامردان نپوشید. تا توانید در تحصیل دانش بکوشید تا عمر باقی است محبّت دوستان درخاطر من پایدار است تا یار که را خواهد و میلش بکه باشد. تا نکنی جای قدم استوار. پای منه در طلب هیچ کار. تا نگوئی که بجز دوستیم کاری هست. نه من که جملهٔ عالم اسیر تقدیرند. بسیار فرق باشد ز اندیشه تا وصول.

(۲) تبیین و تفسیر راست:

عمر گرانمایه دراین صرف شد

تا چه خورم صیف وچه پوشم شتا

(۳) نتیجه راست: کار بکنید و رنج بر دار باشید تا بمرتبهٔ ارجمند برسید.

(۴) شرط راست: تا رنج نبرید گنج بر ندارید.

(۵) بمعنی هرچه وهرقدر: تا توانی درون کس مخراش، کاندرین راه خارها باشد.

(۶) دوام راست: تا بود چنین بده است کار عالم.

(۷) پرهیز و تحذیر راست:

تا نباشی حریف بیخردان

که نکو کار بد شود زبدان

چه

چه بر سه قسم است : موصول . استفهام حرف ربط .

چه وقتی موصول است که قسمتی از یك جمله را بقسمت دیگر وصل نماید: آنچه گفتی صواب بود و نکو .

چه وقتی استفهام است که پرسش را

تمرین ۱۱۶

اقسام چه را معیّن کنید :

آنچه گوئی بادب و دانش گوی . چه کردی که این گونه حیران شدی . اندرز خیر خواهان را بپذیرید چه هرکه نصیحت نشنود زیان بیند . چه توان کرد باگذشت زمان : چه به بی عقل زر و زور دهی . چه چراغی بدست کور دهی . عمر بنادانی وغفلت مگذارید چه مردم نادان عاقبت دچار خسران گردند . شما چه بیائید چه نیائید من خواهم رفت . چه گویم که ناگفتنم بهتر است .

برساند : چه میگوئی . چه داری .

چه وقتی حرف ربط است که دوجمله یادو کلمه را بیکدیگر ربط دهد و از برای آن چند معني است :

(۱) تعلیل راست : مرد خردمند شراب نخورد چه شراب خردرا زائل گرداند.

(۲) برابری وتساوی راست :

دست کوتاه باید از دنیا   آستین چه دراز و چه کوتاه

اینکه دربعضی از نوشته های معاصرین بعد از (چه) تعلیل که نیز ذکر میگردد غلط فاحش است و البتّه باید ازآن احتراز شود:

از کاهلی و تن آسانی دوری کنید چه (که) مردم کاهل و تن آسان محتاج این وآنند .

فصل نهم اصوات

اصوات کلماتی هستند که در: ندا. تحسین. تعجّب. تنبیه. تحذیر وافسوس و مانند آن گفته شود. اصوات مشهور از اینقرار است:

در ندا: ای. ایا. همچنین الف در آخر: خدایا. شاها. فرزندا.

در تحسین: آفرین. زه. مرحبا. خنك. فری. فریش. احسن. خوشا.

در تعجّب: وه. عجبا. شگفتا. تعالی الله.

در تنبیه و تحذیر: زنهار. نگر. هان. هین. هلا. الا. امان.

در افسوس و تأسّف: دریغ. افسوس. تفو. حیف. داد. فغان. وای.

چون بعضی از اصوات دارای معنی فعل باشند لهذا مانند افعال دارای مفعول و متمم هستند:

زینهار از دهان خندانش و آتشین لعل و آب دندانش

تمرین ۱۱۷

در عبارات ذیل اقسام اصوات‌را معیّن کنید:

خدایا تو برکار خیرم بدار. دریغ عمر به بیحاصلی بسر بردم. زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی. بهبه ازاین روزگار فرخنده. داد ازاین قوم بیحمیّت بیدین. زینهار از گروه بیدانش. افسوس بخیره عمر بگذشت. نگر تا ز نیکی نپیچی تو سر. تفو برستمکار وبدخواه خلق. هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان. ای شگفتا هنوز در خوابیم. خنك آنکس که عاقبت بین است. حیف که ایام جوانی گذشت. مبادا به بیداد روی آوری. وای ز نادانی و بی همّتی. الا تا نباشی حریف بدان. مرحبا ای خجسته باد شمال. هین مرنجان خاطر درویش‌را. وه که ازکار بد نیندیشی. ای خوشا آنکه کار نیکو کرد. فری آن سیرت نیکو فری آن منظر نیکو. فریش آن طلعت زیبا فریش آن مخبر نیکو. آفرین بر وطن پرستان باد.

خاتمه در تجزیه وترکیب

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا است
سخن شناس نهٔ دلبرا خطا اینجا است

چو : مخفّف چون · حرف ربط، جملهٔ : بشنوی سخن اهل دل را بجملهٔ : مگو که خطاست ربط میدهد

بشنوی : مضارع . دوم شخص مفرد . متعدی . مسند . (ی) ضمیر متصل . شخصی . مسند الیه.

سخن : اسم عام . مفرد . معنی . مفعول بیواسطه از برای فعل بشنوی .

اهل : اسم جمع . مضاف الیه .

دل : اسم عام . مفرد . ذات . مضاف الیه .

مگو : فعل نهی (امر منفی) دوم شخص مفرد . مسند و مسندٌ الیه .

که : حرف ربط جمله مابعد را بماقبل ربط میدهد

خطا : اسم معنی . مفرد . مسند مسند الیه محذوف (آن) .

است : مضارع · سوم شخص مفرد · رابطه ·

سخن شناس : صفت مرکب · فاعلی · مسند ·

نهٔ : مخفف نیستی · مضارع · دوم شخص مفرد · منفی · (ی) ضمیر شخصی · متصل · مسندالیه.

دلبرا : صفت مرکب · فاعلی . جانشین اسم . منادی الف از اصوات ندا .

خطا : اسم . معنی . مفرد . مسند الیه .

اینجا : قید مکان . مسند .

است : رابطه اینجا را بخطا ربط دهد .

این کتاب که چندی بود بتألیف آن شروع کرده بودم متأسفانه بواسطهٔ خستگی دماغ و ضعف اعصاب و کسالت روز افزون مزاج انجام آن بعهدهٔ تعویق و تأخیر ماند تا در این زمان که برحسب دعوت فاضل محترم آقای آقا میرزا سید عبدالله برغانی مدیر مدرسهٔ حکیم نظامی دامت افاداته که از دوستان صمیمی و در حسن



اخلاق وصفا و صداقت و وفا ممتازند روزی چند از ایّام تعطیل تابستان را در تالیان برغان بسر بردم ملاحظهٔ آثار قدرت و عظمت آفریدگار لطافت و صفای هوا ، مناظر زیبا و فرح بخش طبیعت ، جنبش ملایم نسیم ، اهتزاز درختان ، زمزمهٔ جویباران ، صدای آبشار ، طراوت چمن و مرغزار ، مشاهدهٔ زندگانی ساده و بی آلایش اهالی تاحدّی رفع خستگی نمود و خاطر افسرده وپژمرده راخرّمی وشکفتگی داده حالی ومجالی برای کار فراهم ساخت و باوجود عدم دسترسی بکتب و وسایل لازمه بانجام مقصود کامیاب گردید و تألیف کتاب را باتمام رسانید.

اکنون این راه آورد محقّر را که حاصل و نتیجهٔ مسافرت چند روزه است هدیهٔ احباب و اصحاب و اهل دانش وادب نمود و بحقیقت تمام آنکه شود که درنزد ایشان مطبوع وپسندیده افتد و بحسن قبول پذیرفته گردد.

